حوارات عقلية
مع الطائفة الشيعية الاثني عشرية
باللغة الفارسية

به قلم توانمند:

پرفسور احمد بن سعد حمدان الغامدى

استاد عقايد در بخش آموزش عالى در دانشياه ام القرى
مكه مكرمه

الطبعة الأولى

١٤٣٠هـ / ٢٠٠٩م

الناشر
دار الدراسات العلمية للنشر والتوزيع
المملكة العربية السعودية
مكة المكرمة

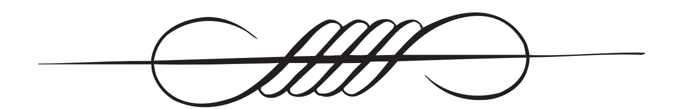
دار الدراسات العلمية للنشر والتوزيع
المملكة العربية السعودية
مكة المكرمة
ص. ب: ١٤٧٠٠ مكة المكرمة الرمز البريدى ٢١٩٥٥
ت: ٥٣٥٥٥٦٦-٢-٩٦٦+
فاكس: ٥٣٥٥٥٧٧-٢-٩٦٦+

Email: alaser1427@gawab.com

alaser1427@hotmail.com


بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمة مؤلف



الحمدلله رب العالمين والصلاة والسلام على رسوله محمد وعلى آله وصحبه أجمعين وبعد :

این یك امر مسلم است که شیعیان اثناعشری اختصاصا اصول اعتقادی برای خود شان برگزیده اند که جز خود آنان، در قاموس عقاید هیچکدام از مذاهب اسلامی دیگر، جای ندارد. وهرکس در این عقاید منحصر به فرد شیعیان با دقت وتأمل بنگرد به روشنی در می یابد که تمام این عقاید با یکدیگر متناقض است.

بلکه موضع خود کسانی که از دیدگاه شیعیان، امامان مذهب شیعه هستند وگفتار وکرداری که از آنان نقل شده با این

عقاید در تناقض آشکار است. که قطعا این دلیلی واضح بر وجود نقص وخلل در این عقاید شیعه است که نیاز به بازنگری ریشه ای دارد.

آنچه که مسلم است عقاید باید قرین باور عمیق ویقین کامل باشد وچنین باور ویقيني هنگامی محقق می شود که این عقاید مؤید وپشتیبان وتصدیق کننده یکدیگر باشند، وگفتار وکردار امامان – برفرض امام بودن – تأیید کننده عقاید مذکور باشد واصول وقواعد آنرا تصحیح واثبات کند. زیرا عقاید اساس وپایه دین است وهرگاه پایه واساس متناقض وضعیف باشد دلیل بر بطلان ونادرستی آن است. وخصوصیت دین الله این است که منبع وسرچشمه آن یکی است، وتمام اجزاء آن مؤید وپشتیبان وتصدیق کننده یکدیگر است.

بنابراین محال ونا‌ممکن است که این عقاید، عقاید ربانی والهی وآسمانی باشد، ودر عین حال با یکدیگر در تضاد وتناقض قرار داشته باشند. لذا خداوند متعال می فرمایند :

«آیا در قرآن تدبر نمی کنند واگر از جانب غیر خدا می بود حتما در آن اختلاف فراوان می یافتند».

در واقع تضاد وتناقض در مذهب شیعه مخصوص عقاید نیست، بلکه در فروع نیز این تضاد وتناقض بگونه آشکاري بچشم می خورد، تقریبا هیچ روایتی در کتب شیعیان اثناعشری پیرامون احکام شرعی نیست که در کنار آن روایتی مخالف ومتناقض با آن وجود نداشته باشد، این خود دلیل روشنی است بر اینکه منبع وسرچشمه این روایات یکی نیست.

طویس عالم شیعی اثناعشری در مقدمه کتابش تهذیب الأحکام (که یکی از کتب اربعه است) می نویسد:

« یکی از دوستان که حقش بر ما واجب شده است – که خدایش تایید کند– پیرامون احادیث اصحاب ما – که خدایشان تایید کند وبرگذشتگانشان رحم نماید– وآنچه که از اختلاف وتفاوت ومنافات وتضاد در این احادیث وجود دارد با ما صحبت وگفتگو کرد، تا جاییکه تقریبا هیچ روایتی نیست مگر اینکه در مقابل، ضد آن وجود دارد، وهیچ حدیثی نیست مگر اینکه در مقابل، حدیث دیگری آنرا نفی می کند، تا جاییکه مخالفان ما این امر را از بزرگترین ضعفهای مذهب ما قرار داده اند... »

وي در بخش دیگری می نویسد:

« تا اینکه بر عده ای از کسانی که توان علمی وبصیرت وآگاهی در وجوه استدلال ومعانی الفاظ ندارند شبهه وارد شده است وبیساری از آنان بدلیل اینکه توجیه شبهه برایشان مبهم بوده واز حل شبهه عاجز مانده اند از اعتقاد حق برگشته اند ».

پس چنانکه گفتیم این تناقض در اصول وفروع، هر فرد شیعه ای را وادار می کند که در اعتقاداتش بازنگری وتجدید نظر کلی بنماید، تا اینکه شخصا به یقین وباور کامل برسد، واین عینا همان چیزی است که علمای شیعه همواره به پیروانشان سفارش می کنند، ومی گویند در عقیده نباید تقلید کرد.

پس یك شیعه عاقل، وقتی به چنین تناقض آشکاري بر می خورد طبیعي است که براي یافتن حق ورسیدن به حقیقتی که خداوند آنرا نازل فرموده اند تلاش کند، تا اینکه در روز قیامت با عقیده غلط ونادرست به پیشگاه خداوند حاضر نشود.

در این صفحات اندك سعی کرده ام کلید تلاش وجستجو را بدست کسانی که در تلاش حقیقت هستند بدهم تا با دقت وتأمل، به این تناقض خطرناك در اصول وفروع مذهب شیعه پی ببرند، من هفت مسئله را در اینجا انتخاب کرده ام:

اول: آیاامامت اصل از اصول دین است؟

دوم: حدیث غدیر.

سوم: آیاامامت مانند نبوت است؟

چهارم: ادعای عصمت برای امامان.

پنجم: ادعای اینکه تقیه دین است.

ششم: توان خارق العاده امامان.

هفتم: صحابه رضي الله عنهم اجمعين.

توفیق وهدایت به راه راست فقط در اختیار خداست.

●●●●●

مسأله اول

آیا امامت اصل از اصول دین است؟ وآیا با ادله قطعی ثابت شده است؟

امامت از دیدگاه تشیع یک اصل است:

شیعیان اثناعشری معتقدند امامت نیز مانند توحید ونبوت ومعاد اصل از اصول دین است وهمانند نماز وزکات وروزه وحج از جانب خداوند نازل شده است، این مطلب در تمام کتب وعقاید آنان صریح وروشن بیان شده است.

روایات شیعه در باره امامت:

کلینی با سند خودش از ابوجعفر (امام محمد باقر رحمة الله علیه) روایت کرده است که فرمود: «اسلام بر پنج پایه بنا شده است، نماز وزکات وروزه وحج وولایت («ولم ینادَ بشيء کما نودي بالولایة» وبر هیچ چیز دیگری مانند ولایت تأکید نشده است! اما مردم چهار اصل اول را گرفته واین یکی یعنی ولایت را ترک کرده اند»[1].

(١) اصول کافي کتاب امان وکفر باب دعائم الاسلام ٢ / ١٨ حدیث شماره ٣.

در شرح اصول کافی در باره درجه این حدیث آمده است «موثق کالصحیح» پس این حدیث از دیدگاه علمای شیعه صحیح ومعتبر است[1].

در اینجا کلمه شهادت «لا إله إلا الله محمد رسول الله» را از ارکان اسلام انداخته وبه جای آن ولایت را قرار داده، وآنرا از بزرگترین ارکان اسلام شمرده اند، زیرا که می فرماید: «ولم يناد بشيئ كما نودی بالولاية».

در حدیث دیگری نیز متن حدیث اول را آورده، وراوی اضافه کرده است: کدام یك از اینها بهتر است؟ فرمود: «ولایت بهتر است»[2].

چنانکه علمای شیعه معتقدند این حدیث به اعتبار سند از دیدگاه آنان صحیح است[3].

همچنین در روایات شیعه آمده است که:

(۱) الشافي شرح الكافي ٥ / ٢٨ حدیث شماره ١٤٨٧.

(۲) اصول كافي كتاب امان وكفر باب دعائم الاسلام ٢ / ١٨

(۳) انظر الشافي ٥٩/٥ تفسير عايش ١ / ١٩١ البرهان ١ / ٣٠٣ وبحار الأنوار ١ / ٣٩٤.

«پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله وسلم صدو بیست مرتبه به آسمان برده شدند! ودر هر مرتبه خداوند متعال به پیامبرش صلی الله وعلیه وآله وسلم در باره ولایت علی وامامان بعد از او پیش از فرایض سفارش کرده است!!»[1].

ما نفهمیدیم که چرا در تمام صد وبیست(١٢٠) مرتبه! مسئله امامت وولایت تکرار می شده؟! آیا به دلیل اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فراموش می کرده اند؟! یا دلیل دیگری داشته است؟! وانگهی جریان اسراء ومعراج فقط یك مرتبه در قرآن کریم ذکر شده، ما نمی دانیم که آقایان این ١٢٠ تا معراج را از کجا آورده اند؟!

عجیب اینکه تمام این روایات به امام جعفر صادق علیه السلام منسوب است.

وعجیبتر اینکه آقای کلینی در ذیل این مبحث، پانزده روایت آورده که یکی هم از پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله وسلم نقل نشده است!. ما اهل سنت الحمدلله تمام اصول وفروع

(۱) كتاب الخصال از ابن بابویه قمی ص ٦٠٠ و٦٠١ بحار الأنوار ٢٣ / ٦٩.

دینمان را جز از پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله وسلم از کس دیگری نمی گیریم.

دیدگاه علمای شیعه:

علمای مذهب شیعه، امامت را اصلی از اصول دین می دانند.

آنها در کتب عقاید شان نیز این موضوع را پذیرفته ومانند کتب روایی شان امامت را اصلی از اصول دین دانسته اند، ما در اینجا به نقل سه نمونه اکتفا می کنیم.

آیت الله جعفر سبحانی از علمای معروف اثناعشری در کتابش الملل والنحل در ذیل مبحث: آیا امامت از اصول دین است یا از فروع؟ می نویسد:

«تمام شیعیان اتفاق نظر دارند که امامت اصلی از اصول دین است!»[1].

ومحمد رضا المظفر می نویسد:

«ما معتقدیم که امامت اصلی از اصول دین است، که ایمان جز با اعتقاد با آن کامل نمی شود!»[2].

(۱) الملل والنحل ص۲۵۷.

(۲) عقائد الإمامیه ص۱۰۲

وآیت الله خمینی می نویسد:

«امامت یکی از اصول دین اسلام است!»[1].

واما اصول چهارگانه ای که در اول بحث با امامت ذکر گردید، که اهل سنت وجماعت آنرا ارکان اسلام می نامند، در نزد تمام امت اسلامی با دلائل قطعی در قرآن کریم ثابت است.

ولي امامت مورد نظر شیعیان اثناعشری، حتی یك دلیل قطعی هم از قرآن کریم یا سنت صحیح ندارد.

روایت ارکان اسلام از دیدگاه اهل سنت:

ما در اینجا روایت ارکان اسلام را از دیدگاه اهل سنت نقل می کنیم، این حدیث صحیح از پیامبر گرامی مان صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده ودر آن ارکان وپایه هایی که اسلام بر آن بنا شده ذکر گردیده است، از جمله، مهمترین رکن دین الله که اسلام بدون آن ناتمام است– ومتأسفانه در این روایت آنرا انداخته وبه جای آن ولایت!! را جا داده اند، کلمه شهادت: «لا إله إلا الله محمد رسول الله» است، که هر دو جزء آن یك اصل معرفی

(۱) کشف الاسرار ص۱۴۹.

شده، چونکه هر دو باهم ومکمل یکدیگرند، ویك جزء آن بدون دیگری ناقص است.

در حدیث صحیح که از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده این رکن اساسی ذکر گردیده، اما از ولایت وامامت خبری نیست! اما شیعیان اثناعشری ولایت را به جای این رکن اساسی جای داده اند!!.

در صحیحین از عبدالله ابن عمررضی الله عنهما روایت شده که فرمود، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند، اسلام بر پنج اصل بنا شده است:

گواهی دادن به «لا إله إلا الله محمد رسول الله».

إقامه نماز.

دادن زکات.

حج خانه خدا.

وروزه ماه رمضان.[1]

ملاحظه مي فرمایید که طبعا در این حدیث ذکری از ولایت نیست.

(۱) صحیح بخاري حدیث۷ وصحیح مسلم حدث۲۱

دلائل ارکان دین از قرآن کریم:

اینك نمونه ای از دلائل قطعی در قرآن کریم که ارکان مذکور با آن ثابت شده را در اینجا می آوریم: (در حدیثی که گذشت)

رکن اول: الوهیت ونبوت است:

الف: الوهیت (یا توحید) یعنی گواهی دادن به اله بودن ومعبود وشایسته پرستش بودن ذات یگانه ویکتای الله متعال، با کمال قاطعیت می توان گفت که توحید ودقیقا توحید الوهیت در صدها آیه از قرآن کریم ثابت شده است، از جمله دو نمونه را ملاحظه فرمایید[1].

«ومعبودتان، الله یگانه است. معبود راستینی جز او نیست. بخشاینده مهربان است»[2].

«الله است که معبود راستینی جز او نیست. زنده وتدبیرگر هستی است».

ب: نبوت: اسم مبارك رسول گرامی صلی الله علیه وآله وسلم چهار مرتبه در قرآن کریم با صراحت آمده، واما وصف

(۱) آیه۱٦۳ سوره بقره

(۲) آیه ۲٥٥ سوره بقره

ایشان به رسالت ونبوت، وخطاب به ایشان با این صفات، واشاره های دیگر، در دهها آیه آمده است که اینك نمونه هایي از آنرا ملاحظه مي فرمایید:

«محمّد رسول خداست، وکسانی که با اویند بر کافران سختگیر ودر میان خود مهربانند. آنان را در حال رکوع وسجده میبینی که از الله فضل وخشنودی میجویند. نشانه [درستکاری] آنان از اثر سجده در چهرههایشان پیداست[1].

این وصف آنان در تورات است. واما وصفشان در انجیل، مانند کشته ای هستند که جوانهاش را بر آورد، آن گاه آن را تنومند ساخت آن گاه ستبر شد، سپس بر ساقههایش ایستاد کشاورزان را شگفت زده میسازد تا از [یددن] آنان کافران را به خشم آورد. الله به کسانی از آنان که ایمان آوردهاند وکارهای شایسته کردهاند آمرزش وپاداشی بزرگ وعده داده است»[2].

«ومحمّد جز رسول [الله] نیست، به راستی پیش از او رسولانی بودهاند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود، از آیین خود بر

(۱) آیه۲۹ سوره فتح

(۲) آیه۱٤٤ سورة آل عمران.

میگریدد؟ وهر کس از آیین خود برگردد، [در حقیقت] هیچ زیانی به الله نمیرساند والله به شکرگزاران پاداش خواهد داد»[1].

«بگو: ای مردم! من فرستاده الله به سوی همه شما هستم، کسی که فرمانروایی آسمانها وزمین از آن اوست، معبود [راستینی] جز او نیست، زنده میکند ومیمیراند. پس به الله ورسول او، آن پیامبر درس ناخواندهای که به الله وسخنان او ایمان دارد، ایمان آورید واز او پیروی کنید، تا اینکه هدایت شوید»[2].

«بیگمان رسولی از خودتان نزد شما آمد، رنجتان بر او دشوار، بر شما حریص [و] به مؤمنان رئوف ومهربان است».

رکن دوم نماز:

آیات فراوانی در بارة فرض بودن، ودستور به اقامه واینکه نماز شرط ایمان است وموارد مرتبط دیگر، در قرآن آمده است. از جمله[3].

(۱) آیه۱۵۸ سوره أعراف.

(۲) آیه۱۲۸ سورة توبه.

(۳) آیه۱۰۳ سورة نساء.

« یقینا نماز بر مؤمنان واجبی زمانبنید شده است »[1] .

« و نماز را برپای دارید وزکات را بپردازید . وهر خیری را که پیشاپیش برای خودتان میفرستید [پاداش] آن را در نزد الله خواهید یافت . یقینا الله به آنچه میکنید بیناست »[2] .

« و اینکه نماز را برپا دارید واز او بترسید واوست آن ذاتي که به نزد او محشور میگریدد »[3] .

« پس اگر توبه کنند ونماز بر پای دارند وزکات بپردازند، پس برادران یدنی شما هستند . وما آیات [خود] را برای گروهی که میدانند، به روشنی بیان میکنیم » .

رکن سوم زکات:

وزکات تقریبا دوشادوش نماز است هرجاییکه سخن از نماز به میان آمده دستور زکات نیز داده شده است واما حکم فرض بودن آنرا می توان از آیات ذیل روشن نمود[4] .

---

(۱) آیه۱۱۰ سورة بقره

(۲) آیه۷۲ سورة انعام

(۳) آیه۱۱ سوره توبه

(٤) آیه ٦٠ سوره توبه .

« صدقات فقط برای فقیران وبینوایان وکارگزاران [گمارده شده] بر آن ودلجویی شوندگان و[برای خرج کردن] در [راه آزادی] بردگان ووامداران و[برای هزینه کردن] در راه الله ودر راه ماندگان است که [به عنوان] حکم مقرر شده از [سوی] الله است . والله دانای فرزانه است »[1] .

« و نماز بر پای دارید وزکات بپردازید وبا رکوع کنندگان رکوع کنید »

رکن چهارم روزه:

فرضیت واهمیت روزه نیز مانند سایر ارکان اسلام در قرآن آمده است[2] .

« ای مؤمنان، روزه بر شما فرض شده است، چنان که بر پیشینیانتان فرض شده بود، تا اینکه تقوی پیشه کنید »[3] .

« ماه رمضان [ماهی است] که قرآن در آن نازل شده است، کتابي که راهنمای مردم و[در بردارند] دلایل روشن از هدایت

---

(۱) آیه٤۳ سوره بقره .

(۲) آیه۱۸۳ سوره بقره .

(۳) آیه ۱۸۵ سوره بقره .

وجدا كنند حق از باطل است. پس هر كس از شما كه [آن] ماه را دريابد، بايد كه آن را روزه بدارد، واگر كسى بيمار يا مسافر باشد، بايد به تعداد آن از روزهاى يدگر [روزه بگيرد]، و الله در حقّ شما آسانى ميخواهد ودر حقّ شما دشوارى نميخواهد ومي خواهد كه شما [روزه] را كامل كنيد والله را به پاس آنكه هدايتتان كرد، به بزرگي بستاييد، وتا اينكه شكرگزارى كنيد».

ركن پنجم حج:

فرضيت حج نيز در قرآن متجلى گرديده است براى نمونه يك آيه را ملاحظه فرماييد[1].

«وبراى الله حج خانه [كعبه] بر [عهده] مردم است، [البته] كسى كه توانايي آنرا داشته باشد. وهر كس كفر ورزد، [بداند] كه الله از جهانيان بى نياز است».

پس اين است اركان پنجگانه اى كه اسلام بر آن بنا شده است، كه هر كدام آن با دليل قطعى، واضح وروشن وآشكار وبا صراحت كامل، در قرآن كريم ثابت شده است، كه در باره ثبوت آن هيچگونه اختلاف نظرى بين تمام فرق اسلامى وجود ندارد.

(۱) آيه۹۷ سوره آل عمران.

اما پرسش اين است كه دليل قطعى از قرآن كريم براى اثبات امامت كجاست؟! كه مانند اين اركان پنجگانه، امامت را نيز با صراحت وقاطعيت اثبات كند، در حاليكه به ادعاى شما حكم همه يكى است، بلكه طبق ادعاى شما، مانند امامت وولايت بر هيچكدام از اركان اسلام تأكيد نشده است!!، قرآن كريم در دسترس همگان قرار دارد از اول تا آخر با دقت آنرا تلاوت كنيد، كوچكترين اشاره اى هم به امامت وجود ندارد.

پس چگونه ادعا مي كنيد كه امامت اصلى از اصول دين است؟! اين چگونه اصلى است كه حتى يك آيه هم در قرآن كريم براى اثبات آن وجود ندارد؟!.

طبعا خواهيد گفت دلائل زيادى وجود دارد، عرض ما اين است كه فقط يك دليل محكم بياوريد!

دليل امامت از قرآن كريم:

شما مدعى هستيد كه آيه ۵۵ سوره مائده قوى ترين دليل شما شيعيان اثناعشرى بر امامت است[1].

(۱) آيه۵۵ سوره مائده

« جز این نیست که ولیّ شما، الله ورسولش ومؤمنانی هستند که نماز بر پای میدارند وآنان در اوج فروتنی، زکات میپردازند » .

طویس در این باره می نویسد[1] :

« و اما نص بر امامت ایشان از قرآن کریم : قوی ترین دلیل بر امامت این فرموده خداوند متعال است[2] :

وطبریس می نویسد :

« این آیه از واضح ترین دلائل بر صحت امامت بلا فصل علی ابن ابی طالب رضی الله عنه بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است »[3] .

پرسش ما این است که امامت در کجای این آیه ذکر شده است؟! .

حتما خواهید گفت : ولایت در آیه کریمه به معنی امامت است! شما چگونه ولایت را به امامت تفسیر کرده اید؟ در

(۱) تلخیص الشافي ۲ / ۱۰ .

(۲) آیه۵۵ سوره مائده

(۳) مجمع البیان ۲ / ۱۲۸ .

حالیکه قبل وبعد از این آیه هم ولایت ذکر شده، اما به اجماع شیعه وسنی در هیچ جا از موارد مذکور ولایت به معنی امامت نیست، چه قبل وچه بعد از این آیه .

بیایید با هم در باره این آیات دقت کنیم وببنیم که با کمال شگفتی این آیه را چگونه از یساق وروند طبیعی آن بیرون آورده وبه نفع خودتان تفیسر کرده اید[1] .

« ای مؤمنان، یهود ونصاری را به دوستي [خویش] مگیرید . آنان دوستان یکیدگرند وهر کس از شما آنان را به دوستي

بپذیرد، به راستی که خود از آنان است . بی گمان الله گروه ستمکاران را هدایت نمیکند(۵۱) آن گاه بیمار دلان را میبینی که در [دوستی] آنان میکوشند . میگویند : میترسیم که بلایی به ما برسد، پس نزیدك است که الله فتح یا چیزی [یدگر] از نزد خویش در میان آرد، آن گاه از آنچه در دل خویش پنهان داشتند، پشیمان شوند (۵۲)و مؤمنان میگویند : آیا اینانند کسانی که [با] سختترین سوگندهای خویش به الله سوگند

(۱) المائدة ۵۱-۵۸

خوردند که آنان با شما هستند . کارهایشان تباه شده وزیانکار شدهاند (٥٣)ای مؤمنان، هر کس از شما که از یدنش برگردد [بداند که] الله گروهی را در میان خواهد آورد که آنان را دوست میدارد و[آنان نیز] او را دوست میدارند . [قومی که] بر مؤمنان فروتن وبر کافران درشتخویند، در راه الله جهاد میکنند واز سرزنش هیچ سرزنش کنندهای نمیهراسند، این فضل الله است، آن را به هر کس بخواهد میدهد . والله گشایشگر داناست (٥٤)جز این نیست که دوست شما، الله ورسولش ومؤمنانی هستند که نماز بر پای میدارند وآنان در اوج فروتنی، زکات میپردازند (٥٥)و هر کس الله ورسولش ومؤمنان را دوست بدارد، [بداند که] حزب خداست که پیروز است (٥٦) ای مؤمنان، آنان را که یدنتان را به ریشخند وبازی گرفتند از پیروان کتابهای آسمانی پیشین و[نیز یدگر] کافران را به دوستي [خویش] مگیرید . واگر ایمان دارید، از الله بترسید (٥٧) وچون به نماز فرا میخوانید، آن را به ریشخند وبازیچه مي گیرند . این به سبب آن است که آنان قومی هستند که خرد نمیورزند » .

پرسش هر انسان عاقل از شما این است که چگونه به خود

اجازه دادید از میان شش موردی که در این چند آیه مربوط به یکدیگر، ذکر ولایت آمده فقط یکی را به امامت تفیسر کنید ؟!

قرآن کریم پر است از این کلمه، چه جایی که خداوند خودش مستقیما مطلبی فرموده وچه جایی که از زبان دیگران نقل کرده؟ وطبعا با اشتقاقات متعددی ذکر شده، در تمام قرآن یك بار هم به معنی امامت نیامده!! چطور شد که اینجا کلمه ولایت خود بخود چرخید وبه معنی امامت اظهار وجود نمود؟!.

معنی ولایت در قرآن کریم:

کلمه ولایت بیش از بیست مرتبه بدون نسبت در قرآن کریم آمده است، که معنی اش یاری دهنده، حفاظت کننده، سرپرست وغیره است :

در سوره بقره آمده است[١] .

«آیا ندانستهای که فرمانروایی آسمانها وزمین از آن الله است وشما جز او دوست ویاوری ندارید » .

ودر جايي یدگر از سوره بقره آمده است[٢] .

(١) آیه١٠٧ سوره بقره .

(٢) آیه١٢٠ سوره بقره .

«هرگز یهویدان ومسیحیان از تو خشنود نمیشوند، مگر آنکه از یدن وملت آنان پیروی کنی. بگو: هدایت الله هدایت [واقعی] است. واگر پس از علمي که به تو رسیده است از خواستههای آنان پیروی کنی. [برای رهایی] از [کیفر] الله هیچ دوست ویاوری نداری».

گاهی ولایت به مؤمنین نسبت داده شده مثلا[1].

«الله یاور مؤمنان است، آنان را از تاریکیها به سوی نور بیرون میآورد وکسانی که کفر ورزیدهاند، یاري کنندگانشان طاغوتاند که آنان را از نور به سوی تاریکیها به در میبرند. اینان دوزخیاند. آنان در آنجا جاودانه خواهند بود»[2].

«نزیدکترین مردم به ابراهیم همان کسانیاند که از او پیروی کردند واین پیامبر وکسانی که ایمان آوردهاند. والله یاور مؤمنان است».

گاهی به ضمیر نسبت داده شده: مثلا در سوره آل عمران[3].

---

(۱) آیه۲۵۷ سوره بقره.

(۲) آیه٦۸ آل عمران.

(۳) آیه۱۵۰ سوره أل عمران.

«آری الله یاور شماست واو بهترین یاوران است»

ملاحظه می کنید که در تمام این موارد هیچ جا ولایت به معنی امامت نیست، پس امامت از کجا آمد؟! وانگهی قرآن کریم عربی است، ودستور زبان عربی روشن است، در کجای دستور زبان آمده است که مولاکم یا مولاهم یا مولاه یا ولیکم یا ولیه یا ولیهم وغیره به معنی امام آمده باشد؟!.

اگر خداوند می خواست امامتی را مشروع کند با صراحت وقاطعیتی که مشخصه قرآن کریم است می فرمود: «علی امامکم» یا می فرمود:«علی وال علیکم» یا می فرمود:«علی ولی أمرکم».

چنین تعبیراتی شایسته این مقام شامخی است که شما به آن معتقدید، اگر امامت علی وفرزندانش رضی الله عنهم، اصلی از اصول دین می بود، چرا اسم علی را با صراحت ذکر نکرد؟! چرا صفت امامت را آشکار برایش تعیین ننمود؟! سایر اصول دین وارکان اسلام را خداوند چقدر فراوان ومکرر وبا صراحت بیان نمود، اینجا چرا چنین نکرد؟! پس معلوم است امامتی در کار نبوده است.

تفیسر ولایت با روایت!

شما حتما خواهید گفت اینکه ما ولایت را به امامت تفیسر کرده ایم به دلیل اینکه در کتب تفیسر آمده است که سبب نزول این آیه در باره علی ابن ابی طالب رضی الله عنهم است، زیرا در بعضی کتب تفیسر آمده است که علی رضی الله عنه در حالیکه در رکوع بود انگشترش را به سائلی بخشید! این ادعای شماست!

پس بنابراین خود نص بر امامت دلالت نمی کند! وفهم این نص به معنایی که مورد نظر شماست جز با نص دیگری که در سنت آمده قابل فهم نیست! پس چگونه ادعا می کنید که امامت با دلیل قطعی ثابت شده است! به اتفاق علمای اصول دلیل قطعی را نمی توان دلیل قطعی نامید مگر هنگامیکه خود آن بنفسه به مقصود اصلی دلالت کند.

چگونه است که تمام اصول وارکان دین با دلائل قطعی از قرآن کریم ثابت شده است، دلائلی که خود آن دلائل، صریح وواضح وروشن بدون نیاز به تأویل وتفیسر خارجی به آن اصول وارکان دلالت قاطع دارند، اما امامت را می خواهید با دلیلي ثابت کنید که فهم وتفیسر آن دلیل نیازمند دلیل دیگری خارج

از خود نص است در حالیکه موضوع مورد نظر به ادعای شما اصلي از اصول دین است که مسئله کفر وایمان وبهشت ودوزخ به آن بستگی دارد؟!.

سبب نزول آیه:

اولا: آنچه که شما به عنوان یك دلیل خارج از نص می خواهید دلیل اصلی خود را با آن ثابت کنید یعنی شأن نزول آیه، خود یك ادعای نادرست است، شما چگونه در مهمترین اصل

دینتان به دلیلی تکیه می کنید که درست نیست؟!. در باره شأن نزول این آیه سه سند آمده که هر سه تاي آن ضعیف است.

در سند اول یکی از راویانش ایوب بن سوید است که در باره مورد اعتماد بودن او تردید بیسار است، امام احمد رحمة الله علیه می فرماید: او ضعیف است، ابن معین رحمة الله علیه می فرماید: «لیس بشی یسرق الأحادیث» او چیزی نیست، احادیث را می دزدد[1].

(۱) تهذیب التهذیب ۱ / ۳۵٤.

در سند دوم یکی از راویانش غالب بن عبیدالله العقیلی الجزری است، ابن معین رحمة الله علیه می فرماید : لیس بثقه، او قابل اعتماد نیست، امام دار قطنی رحمة الله علیه ودیگران می گویند : متروك است، یعنی علماء حدیث او را ترك کرده اند[1] .

ودر سند سوم یکی از راویانش محمد بن سلمه بن کهیل است . علامه جوزجانی در

باره او می فرماید :وهن الحدیث، احایدثش سست است وابن عدی رحمة الله علیه بعد از بیان جرحش چند حدیث منکر ونادرست از او روایت کرده است[2] .

در این زمینه مطالب بیشتری هست که اینجا جایش نیست هدف ما در اینجا فقط یاد آوری، آنهم با کوتاه ترین عبارات ممکن بود .

این سند روایتی است که مدعی هستند، بر اساس آن آیه کریمه إنما ولیکم الله در باره علی رضی الله عنه نازل شده است .

بیایید از باب مماشات با شما همگام شویم، آیا شما می توانید صحت این حدیث را ثابت کنید؟!! حتی بر اساس منهج

(۱) میزان الاعتدال۳ / ۳۳۱

(۲) میزان الاعتدال ۳ / ۵٦۸ .

وروشی که (اصولیهاي شما با وجود مخالفت شیدد اخباریها) برای تصحیح وتضعیف احادیث به تقلید از اهل سنت برای خود اختراع کرده اید؟!

دوم: اینکه در شأن نزول آیه کریمه« إنما ولیکم الله » روایت دیگری نیز آمده است، اگر چه این روایت ضعیف است، اما از روایت اول بهتر واز لحاظ عقلی به دلالت آیه نزدیکتر است .

امام مفسرین علامه محمد بن جریر طبری (۲۲۲ – ۳۰۲هـ) آنرا پیش از روایت قبلی آورده است، دقت کنید که ابن جریر این روایت را هنگامی آورده که آیه إنما ولیکم الله را به« ولایت ایمانی » تفیسر کرده ونه « ولایت امامی »! .

ایشان می فرماید : سخن در تفیسر این فرموده خداوند متعال[1] .

« مقصود خداوند متعال در آیه کریمه این است که : ای مؤمنان جز الله ورسولش ونیز مؤمنانی که صفتشان را الله متعال بیان فرمود، شما را ناصر ومددکاري نیست، واما یهود ونصارا، که خداوند متعال به شما دستور داد که از ولایت ودوستی آنان

(۱) آیه۵۵ سوره مائده

اظهار بیزاری کنید وشما را نهی فرمود، که از آنان ولی ودوست انتخاب نکنید، آنها برای شما دوست وولی ویاور نیستند بلکه آنها دوست وولی یکدیگرند، پس از آنان دوست وولی ومددکار انتخاب نکنید ».

سپس می فرماید :

« وگفته شده که این آیه در باره عباده بن صامت رضي الله عنه نازل شده است، هنگامی که او از دوستی یهود بنی قینقاع وپیمان آنان اظهار بیزاری نمود، وبه جمع رسول خدا صلی الله علیه وآله وآله وسلم ومؤمنان پیوست ».

امام ابن جریر طبری رحمة الله علیه همچنین با سند خودش روایت می کند که :

« هنگامی که یهود بنی قینقاع با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم جنگیدند، عباده بن صامت (که از بنی عوف بن خزرج بود) از آنها برید واز پیمان آنان اظهار بیزاری کرد وبه خدا ورسولش پیوست، وفرمود : (أتولی الله ورسوله والمؤمنین) من با خدا ورسولش وبا مؤمنان دوستی می کنم، واز پیمان کفار ودوستی آنان بیزاری می جویم . در باره او نازل شد که[1] :

(۱) آیه۵۵ سوره مائده

زیرا عباده فرموده بود (أتولی الله ورسوله والذین آمنوا) من با خدا ورسولش وبا مؤمنان دوستی می کنم، واز دوستی بنی قینقاع بیزاری جسته بود ».

سپس علامه ابن جریر طبری :

« از أبو جعفر (امام) محمد باقر رحمة الله علیه روایت می کند که ایشان آیه کریمه مذکور را به ولایت ودوستی تمام مؤمنین تفیسر کرده اند ».

امام بن جریر رحمة الله علیه همچنین با سند خودش ونیز ابن ابی حاتم ودیگران :

« از عبدالملك بن سلیمان شاگرد أبوجعفر(امام) محمد باقر رحمة الله علیه روایت می کنند که از حضرت باقر رحمة الله علیه پریسدم در آیه[1] مراد از « الذین آمنوا » چه کسانی هستند؟ فرمودند : الذین آمنوا کسانی که ایمان آوردند، گفتیم : (یعنی عبدالملك تنها نبود که سؤال می کرد کسان دیگری هم با او بوده اند) به ما خبر ریسده است که این آیه در باره علی بن ابی طالب نازل شده است؟! فرمودند : علی نیز از جمله مؤمنان است ».

(۱) آیه۵۵ سوره مائده.

خواننده گرامی! این تحقیق مختصر درباره روایات وبیان اختلاف آنها درباره شأن نزول آیه کریمه[1] واینکه هیچکدام از آنها صحیح نیست، همه اینها را ما فقط از باب یاد آوری عرض کردیم ونه برای استدلال.

وعلت یاد آوري این بود که بعضي علمای شیعه آگاهانه یا نا آگاهانه مدعی می شوند که اهل سنت نیز عقیده دارند این آیه کریمه در باره علی رضی الله عنه نازل شده است!!

وبعضی با کمال حیرت وشگفتی آنقدر بی انصافی می کنند که بدون بیان ضعف این روایات، وانمود می کنند که گویا اهل سنت اتفاق نظر دارند که این آیه در باره علی نازل شده است!!.

پس ما کل این مبحث ونقدی که بر آن کردیم را از باب مماشات ذکر کردیم. در حالی که ما برای اثبات ارکان ایمان جز آیات صریح قرآن کریم استدلال به هر چیز دیگری از جمله همین شأن نزول را جایز نمی دانیم! هرگز، ارکان ایمان فقط باید با نص صریح وقاطع قرآن کریم ثابت شود.

---

(١) آیه٥٥ سوره مائده.

چرا اسم علی در قرآن نیامده؟!

پرسش این است که وقتی خداوند متعال می خواست علی را به امامت منصوب کند چرا با صراحت اسمش را در قرآن کریم ذکر نکرد؟! تا اینکه هیچگونه اختلافي وجود نمی داشت، همچنانکه خداوند سایر اصول دین را با صراحت وقاطعیت ذکر کرد وراه هر گونه اختلافی را بست، امام وامامت را چرا ذکر نکرد؟! در حالیکه به ادعای شما بحث کفر وایمان وبهشت ودوزخ در میان است؟!

شاید بگویید که اگر اسم علی با صراحت در قرآن کریم ذکر می شد این امر منجر به تحریف قرآن می گردید! طوری که آیت الله خمینی می نویسد:

«ممکن بود در صورتیکه امام را در قرآن ثبت مي کردند آنهائیکه جــز براي دنیا وریاسـت با اسلام وقرآن سروکار نداشتند وقرآن را وسیله اجراء نیات فاسده خود کرده بودند، آن آیات را از قرآن بردارند وکتاب آسماني را تحریف کنند، وبراي همیشه قرآن را از نظر جهانیان بیندازند، وتا روز قیامت این ننگ براي مسلمانها وقرآن آنها بماند، وهمان عیبي را که مسلمانان به

کتاب یهود ونصارا میگرفتند عینا براي خود اینها ثابت شود»[1].

شما بفرمایید این ادعاي خطرناکي نیست؟، وبا وعده خداوند که فرموده کتابش را حفظ ونگهداری میکند، در تضاد نیست؟. خداوند که مي فرماید[2].

«ما خود این قرآن را فرود آورده ایم وبی تردید خود نیز از آن حفاظت خواهیم نمود».

ووعده خداوند قطعا وبدون هیچگونه شك وشبهه ای محقق خواهد گردید. ما که نفهمییدم این افادات با کدام مقیاس عقلي یا نقلي قابل سنجش است!.

بدون ذکر امامت در قرآن حجت تمام نمی شود:

به اول بحث بر می گردیم، که چگونه ممکن است خداوند چیزی را به عنوان اصلی از اصول دین یا رکن اساسی در دین بر بندگانش فرض کند اما از ترس اینکه مردم تغییرش دهند آنرا در کتاب عزیزش که منشور زندگی است بیان نکند!.

(۱) کشف الاسرار ص۱۳.

(۲) آیه ۹ سوره حجر

اگر فرض کنیم که امامت مراد ومقصود وهدف خداوند متعال بوده است، پس گناه کسانی که در کتاب عزیزش که منشور زندگی شان است، (مانند سایر اصول وارکان دین) دلیلی بر مراد ومقصود خداوند نمی یایند چیست؟!.

شگفت اینکه بدون ذکر دلیل قاطع وصریح ومحکم، از این بندگان خواسته می شود که نه تنها به آن «مراد ومقصود بی دلیل»، ایمان وعقیده داشته باشند، بلکه در قبال چنین اصل بی دلیلی حساب نیز پس دهند! وهیچ عمل آنان جز با عقیده به این اصل بی دلیل پذیرفته نشود!!. چنین معمایی را هیچ عقل سالمی قبول نمی کند.

شایسته است که بعد از آوردن مهمترین دلیل شما شیعیان اثناعشری در اثبات امامت از قرآن کریم، که مشخص شد هیچگونه دلالتی بر امامت ندارد. مهمترین دلیل شما از سنت را نیز بیاوریم. اما اجازه دهید به دلیل اهمیتی که برای این حدیث قائلید آنرا در مبحث جداگانه ای مطرح کنیم.

اگرچه مسئله امامت با مشخصاتی که برایش تعریف کرده اید یك مسئله فرعی نیست که ما برای اثبات آن به سنت مراجعه

کنیم اما فقط به جهت اینکه ضعف وسستی استدلال شما را حتی خارج از قرآن نیز نشان دهیم این کار را انجام می دهیم.

•••••

مسأله دوم

مهمترین دلیل شیعه اثناعشری در اثبات امامت از سنت

حدیث غدیر

شیعیان اثناعشری ادعا می کنند که برای اثبات امامت علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایات زیادی نقل شده است، که از مهمترین آن حدیث غدیر است والبته برای مهمتر جلوه دادن حدیث غدیر الفاظ زیادی برای آن نقل کرده اند، که جز آنچه ما در اینجا درج خواهیم کرد چیز دیگری ثابت ودرست نیست.

متن حدیث غدیر:

من كنت مولاه فعلي مولاه. در روایت دیگري این جملات نیز در ادامه اش وجود دارد: اللهم وال من والاه وعاد من عاداه. اما الفاظ دیگری که به این حدیث اضافه می کنند هیچکدام درست نیست.

ما الحمدلله در اثبات فروع دین مان به احادیث ضعیف ودروغ استدلال نمی کنیم چه رسد به اصول اعتقادی، وطبعا

وقتی برای خودمان چنین چیزی را نمی پسندیم برای دیگران نیز دوست نداریم.

لذا ما در اینجا در باره این حدیث فقط به دو سه مورد بسنده می کنیم، این حدیث در کجا فرموده شده؟ ودر چه زمان وشرایطی فرموده شده؟ ودر هنگام مطرح شدن این حدیث چه کسانی در آنجا حضور داشته اند، با بیان این دو سه مورد هر انسان عاقلی با کمی دقت وتأمل در خواهد یافت که مراد ومقصود این حدیث چیست؟

در باره زمان ومکان ورود این حدیث، روشن است که رسول گرامی صلی الله علیه وآله وسلم هیجدهم ذی الحجه در سال نهم هجری هنگامی که از تنها حج شان بر می گشتند در اثنای میسرشان به مدینه منوره، تقریبا حدود ۱۵۰ میل از مکه فاصله گرفته بودند، جایی که مردم منطقه آنرا غدیر خم می نامیدند، وجز حجاج مدینه کس دیگری با ایشان همراه نبود در غدیر خم در جمع حجاج مدینه این حدیث را فرمودند.

پس نه اهل مکه، نه اهل طائف، نه اهل یمن، نه اهل یمامه ونه حجاج سایر مناطق هیچکس دیگر، جز حجاج مدینه با

ایشان همراه نبود، زیرا همه حجاج از مکه به مناطق خودشان عازم شده بودند، زیرا راهشان نه از مدینه بود ونه از غدیر خم.

پرسش این است که اگر حدیث غدیر اعلان امامت عظما وتعیین خلیفه وجانشین برای امت بود، که به ادعای شیعه اصلی از اصول دین به شمار می رود، پس چرا پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله وسلم در بزرگترین تجمع مسلمانان در عرفات یا در منا (مني) یا در مکه چنین اعلاني نکردند که همه مردم جمع بودند واین موضوع به همه آنان مربوط می شد؟!، آن تجمع بزرگ عرفات ومنا ومکه را گذاشتند وآمدند فقط در بین یارانشان از اهل مدینه چنین اعلانی کردند؟!!.

گمان نمی کنم یك انسان عاقل که به عقل خودش احترام می گذارد، بعد از اینکه زمان ومکان ورود حدیث را فهمید ادعا کند که حدیث غدیر برای اعلان امامت عظما وتعیین امام وخلیفه وجانشین برای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بوده است!، واینکه چنین اعلان مهمی فقط در میان حجاج مدینه انجام گرفته باشد که یك گروه کوچك ودر صد کمی از مسلمانان آن زمان را تشکیل می دادند!.

عجیب اینکه شیعیان امامی اثناعشری مدعی هستند که صحابه رضی الله عنهم اجمعین این وصیت را کتمان کرده اند!!

پرسش ما این است که آیا رسول گرامی صلی الله علیه وآله وسلم می دانستند که یارانشان این وصیت را پنهان می کنند یا نه؟ اگر بگویید بله، می گوییم پس رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نمی خواستند که این وصیت شان به اجراء گذاشته شود! زیرا ایشان، آن تجمع بزرگ امت اسلامی را رها کردند (جایی که بیش از صد هزار مسلمان میتوانستند شاهد اعلان این خبر مهم باشند) وآمدند در جمع کوچکی اعلان کردند که می دانستند اینها امانت دار نیستند ووصیتشان را اجراء نمی کنند!!.

واگر بگویید: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نمی دانستند، می پرسم آیا خداوند می دانست یا خیر؟ حتما خواهید گفت خداوند قطعا می دانست، می گوییم پس چرا خداوند به پیامبرش صلی الله علیه وآله وسلم دستور نداد که چنین اعلان مهمی را در روز عرفه در جمع تمام حجاج بکند تا اینکه حجت بر همه امت تمام شود وعدم کتمان این وصیت مهم تضمین شده باشد؟!

خداوند چگونه جمعیتي بیش از صد هزار نفر را گذاشت بعد از حج پراکنده شوند، آنگاه به پیامبرش صلی الله علیه وآله وسلم دستور داد که امامت وجانشیني اش را در بین عده ای اعلان کند که می دانست - به ادعای شما - آنرا می پوشانند؟!

پس نعوذ بالله خداوند هم نمی خواسته که این وصیت اجراء شود؟!

عجیب اینکه بعضی علمای شیعه ادعا کرده اند که غدیر خم جای تجمع تمام حجاج بوده است، این سخنی است که ارزش رد کردن هم ندارد زیرا هر کس حج کرده باشد می داند که این یك ادعای دروغ است.

سبب ورود حدیث:

ممکن است کیس بپرسد، که وقتی مقصود این حدیث امامت عظما وتعیین خلیفه وجانشین برای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نیست پس مراد ومنظور آن چیست؟

محمد بن جریر طبری رحمة الله علیه سبب یا علتی که پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله وسلم دور از جمع حجاج این حدیث را فرمودند بیان می کند:

هنگامی که علی بن ابی طالب رضی الله عنه از یمن باز می گشتند بین ایشان وبعضی صحابه اختلاف پیش آمده بود که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برای بر طرف کردن اختلاف مذکور این حدیث را فرمودند.

طبری با سند خودش نقل می کند:

که وقتی علی بن ابی طالب رضی الله عنه از یمن بازگشت تا اینکه با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در مکه ملاقات کند، خودش زودتر از سایر همراهان به دیدار رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم شتافت ویك نفر از یارانش را بر آنان امیر تعیین نمود، شخصی که علی بن ابی طالب او را به عنوان معاون خودش تعیین کرده بود، سلیقه بخرچ داد واز پارچه های بیت المالی که همراه داشتند هر کدام از همراهان را لباسي نو پوشاند. وقتی که گروه مذکور به مکه ریسدند، وعلی به استقبالشان آمد، دید که لباس نو پوشیده اند، معاونش را سرزنش کرد وگفت این چه کاری است که تو کردی؟ گفت: به آنان لباس نو پوشاندم تا در چشم مردم خوب جلوه کنند. علی فرمود: تو کار بید کرید، همین الآن قبل از اینکه خدمت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بریسم لباسها را برگردان، او لباسها را گرفت وبه بیت المال بر

گرداند، گروه همراه از این برخورید که با آنان شده بود از علی رنجیده شدند.

ابن کثیررحمة الله علیه می نویسد:

«این مبحث در باره ورود حدیثی دال بر این است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در جایی بین مکه ومدینه هنگامی که از حجة الوداع باز می گشتند در نزدیکی جحفه که به آن غدیر خم گفته می شد خطبه ای ایراد فرمودند ودر آن فضیلت علی بن ابی طالب را بیان کردند، وبه دلیل انتقاداتی که بعضی همراهان علی، که با او در یمن بودند از ایشان مطرح کردند، پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم از علی دفاع کردند. علت حرف وحدیث همراهانش در باره او این بود که او، با آنها با عدالت رفتار کرده بود، بعضی ها، این عدالت را به ظلم وتنگ نظری وبخل تعبیر نمودند، در حالیکه در این مورد حق با علی بود. ولذا وقتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم ادای مناسك حج را به پایان رساندند، وداشتند به مدینه باز می گشتند این موضوع را در اثنای راه بیان کردند، در روز یکشنبه ۱۸ ذی الحجه (نهم هجری) در زیر درختی در غدیر خم خطبه عظیمی ایراد فرمودند، ودر آن مطالبی مطرح کردند، از جمله از

فضائل علی وامانت داری وعدالت ونزدیکی اش به رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم سخن گفتند وبدینویسله آنچه که در دل مردم (یعنی همان همراهان یمن) در باره علی بود را از بین بردند »[1] .

فکر می کنم با بیان این مطلب از معتبرترین کتب تاریخ، علت وانگیزه ای که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را وادار کرد بعد از متفرق شدن سایر مردم وفقط در جمع عده ای از اصحابشان که اهل مدینه بودند خطبه ای ایراد کنند واز فضیلت علی سخن بگویند روشن شد .

بنابراین، این موضوع به امامت ارتباطی ندارد، بلکه جریان غدیر وحدیث غدیر به یك موضوع اختلافی بین علی رضی الله عنه وبعضی صحابه رضی الله عنهم مربوط می شود که شایسته نبوده در جمع عموم مسلمانان اعلان شود .

شاید پرسشي مطرح شود که اگر چنین است پس چرا بیان این موضوع ورفع اختلاف را به مدینه موکول نکردند ؟! .

(۱) البدایه والنهایه ٥ / ٢١٩ .

پاسخ این است که نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم معلم ومربی واستاد کل براي امت بودند، وهمچون طبیبی ماهر که با مهارت کامل وعلاقه مندی فراوان زخم دلها را مداوا می کردند، در چنین موردی که در دل یارانشان نسبت به یکدیگر کدورت ایجاد شده وهنوز تا مدینه راه بیساری باقی مانده بود، با حکمت وفراست پیامبرانه تشخیص دادند که ماندن این فضای مکدر تا مدینه، شایسته نیست وبه جو دوستانه وبرادرانه صحابه لطمه میزند .

بویژه اینکه هر دو طرف قضیه با ایشان حضور دارند واین موضوع به کسانی که حج نکرده یا جهت نگهبانی در مدینه باقی مانده اند ارتباطی ندارد، تا اینکه رفع کدورت در جمع آنان انجام گیرد . پس از آنجایی که موضوع، نه به عموم مسلمانان مربوط بود تا در عرفات ومنا ومکه اعلان شود ونه به اهل مدینه که در مدینه اعلان شود، لذا بهترین جا برای این آشتي کنان ورفع کدورت در میسر مدینه بود که با یارانشان تنها شدند .

در اینجا بلافاصله از فرصت استفاده کردند ومکانت وجایگاه علی را بیان نمودند تا به آن عده تفهیم کنند که هر کس پیامبر مکرم صلی الله علیه وآله وسلم را دوست دارد ومی خواهد

رضایت وخوشنودی ایشان را حاصل کنند باید علی را هم دوست داشته باشد لذا فرمودند:

«من کنت مولاه فعلی مولاه» این یك جمله کوتاه بود، اما دلها را شستشو داد، این اعلان مهم در مکان مناسب ووقت مناسب بود، تقدیم وتأخیر آن به هیچوجه شایسته نبود.

بدین ترتیب مشخص شد که موضوع حدیث غدیر، انگیزه خاصی داشته وبه عده خاصی مربوط بوده، وهیچ ربطی به تمام امت، وموضوع امامت وخلافت نداشته است.

لفظ اضافه در بعضی روایات:

واما لفظ اضافه ای که در بعضی روایات آمده «اللهم وال من والاه وعاد من عاده» علی رغم اینکه در صحت آن بین علماءاختلاف نظر است، با این وجود، اگر صحت آنرا هم مسلم فرض کنیم، باز هم حدیث را از دلالت سابق آن خارج نمی کند، وذکر موالات ولفظ مولی در حدیث به معنی محبت است ونه امامت.

اگر موالات به معنی امامت می بود می فرمود: «اللهم وال من اطاعه وعاد من عصاه» خدایا هر کس از او اطاعت کند او را

دوست داشته باش، وهرکس نا فرمانی کند با او دشمنی کن. در حالیکه در حدیث غدیر موالات (دوستی) وضد آن (دشمنی) را مطرح کردند که با علت وانگیزه ورود حدیث مناسبت وارتباط دارد، وآن کدورتی بود که در دل بعضی یارانشان نسبت به علی رضی الله عنه ایجاد شده بود.

وطبعا کدورت از مقدمات دشمنی است، وخطبه غدیر علاج این کدورت بود، وممکن بود همین مسئله اگر علاج نشود یا علاجش به تأخیر بیفتد بین علی وسایر برادارنش از میان صحابه رضی الله عنهم که در سفر یمن همراهش بودند به عداوت ودشمنی مبدل شود.

الفاظ نادرست دیگر حدیث غدیر:

واما الفاظ دروغ دیگری که با فرضیه ورود این حدیث در باره امامت عظما ساخته شده وبه آن اضافه گردیده، برای باطل بودن آن همین کافی است که در زمان ومکان وانگیزه ورود حدیث دقت وتأمل کنیم.

زیرا اگر این خطبه وحدیث برای تعیین امام وخلیفه مسلمین ایراد می شد حتما در زمان ومکان دیگري ایراد می

گردید، یعنی در ایام حج که همه حجاج جمع بودند ودر عرفات یا منا یا مکه مطرح می گردید، که همه حجاج در آن حاضر باشند، زیرا موضوع امامت عظما یا خلافت وجانشینی پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم به همه امت مربوط می شود تصور نمی کنم کسانی که خواهان ریسدن به حق، ودرك وفهم حقیقت باشند، بیش از این نیاز به شرح وتوضیح داشته باشند، حق به لطف وتوفیق خداوند روشن وآشکار است.

روایات دیگر نقض می شود:

ممکن است شیعیان امامی ادعا کنند که دهها حدیث دیگر، غیر از حدیث غدیر هست که امامت را ثابت می کند، می گوییم ودهها حدیث صحیح تر از آن هست که این ادعا را نقض می کند.

شاید بگویید از علی روایاتی نقل شده که وصیت به امامت را ثابت می کند! ما می گوییم بر کعس از علی روایاتی در کتب ما وحتی در کتب شما نقل شده که چنین وصیت وادعایی را رد می کند، وبه صحت خلافت خلفای سه گانه قبل از خود (رضی الله عنهم) اعتراف می کند.

نهج البلاغه ادعای امامت را باطل می کند:

در کتاب نهج البلاغه که از معتمدترین کتب شیعه است از اینگونه روایات فراوان وجود دارد. برای نمونه ملاحظه کنید:

در خطبة۹۱ نهج البلاغه آمده است

(دَعُونِي وَ الْتَمِسُوا غَيرِي فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْراً لَهُ وُجُوهٌ وَ أَلْوَانٌ لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَ لَا تَثْبُتُ عَلَيه الْعُقُولُ وَ إِنَّ الْآفَاقَ قَدْ أَغَامَتْ وَ الْمَحَجَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ. وَ اعْلَمُوا أَنِّي إِنْ أَجَبْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ وَ لَمْ أُصْغِ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَ عَتْبِ الْعَاتِبِ وَ إِنْ تَرَكْتُمُونِي فَأَنَا كَأَحَدِكُمْ وَ لَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَ أَطْوَعُكُمْ لِمَنْ وَلَّيتُمُوهُ أَمْرَكُمْ وَ أَنَا لَكُمْ وَزِيراً خَيرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيراً).

علی رضی الله عنه در اینجا از مردم می خواهد که از او دست بردارند واصرار نکنند که خلافت را بپذیرد! اگر واقعا از طرف خداوند امام می بود چگونه جایز بود که چنین سخنی بگوید؟!.

سپس می فرماید: برای شما بهتر این است که کس دیگری بر شما امام باشد. این مطلب می رساند که ایشان هیچگونه

اطلاعی از این امامت خیالی ندارد والا جایز نبود که امامت کس دیگری را بپذیرد.

همچنین علی رضی الله عنه در نهج البلاغه مطلب دیگری صریحتر وواضحتر از مطلب قبلی دارد، در نامه ششم نهج البلاغه می فرماید:

(إِنَّهُ بَايعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايعُوا أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ عَلَى مَا بَايعُوهُمْ عَلَيهِ فَلَمْ يكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يخْتَارَ وَ لَا لِلْغَائِبِ أَنْ يرُدَّ وَ إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَ سَمَّوْهُ إِمَاماً كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بِطَعْنٍ أَوْ بِدْعَةٍ رَدُّوهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ فَإِنْ أَبَى قَاتَلُوهُ عَلَى اتِّبَاعِهِ غَيرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَلَّاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّى)

«آن مردمي كه با ابوبكر وعمر وعثمان بيعت كردند با همان شرايط ومقررات با من بيعت كردند، حاضر را حقي نيست كه غير از او را اختيار كند، وغائب نمي تواند آنرا قبول نكند. شورا براي مهاجرين وانصار است. اگر بر مريد در خلافت اجتماع كردند واو را پيشوا ناميدند خداوند به آن راضي است، بنابر اين اگر كسي از فرمان اهل شورا با انكار وبدعت بيرون رود

او را به آن بر مي گردانند، واگر فرمان آنان را نپذيرد با او به خاطر پيروي از غير راه اهل ايمان مي جنگند، وخداوند بر گردن او نهد آن را كه خود بر عهده گرفته»[1].

علی ابن ابی طالب رضی الله عنه در این نامه خیلی واضح وروشن بیان می کند که امام وخلیفه به ویسله شورا انتخاب می شود وهیچگونه نصی از طرف خداوند متعال در این زمینه وجود ندارد. بنابراین امام کیس است که خود مردم آنرا انتخاب کنند، چنین شخصی شایسته است که امام نامیده شود وإلا نه.

وامامت اگر از جانب خدا می بود از علی رضی الله عنه ساقط نمی شد چه مردم ایشان را انتخاب می کردند وچه نمی کردند. وانگهی ایشان در اینجا خیلی روشن بیان می کند که هرکس را صحابه به عنوان امام تعیین کنند شایسته است امام نامیده شود وصحابه رضی الله عنهم که ایشان نیز جزو صحابه هستند به امامت وخلافت ابوبکر وعمر وعثمان رضی الله عنهم نه تنها راضی شدند که با دل وجان پذیرفتند، وآنان را به خلافت انتخاب کردند، وبنا به فرموده خود حضرت علی رضی الله عنه این تعیین وانتخاب مورد رضایت وخوشنودی خداوند بود.

(۱) نهج البلاغه، ص ۵۲۶.

پس این نصوصی که از علی رضی الله عنه نقل کردیم وآن پرسشهای عقلانی که مطرح نمودیم دروغ بودن آن روایات وادعاهای بلند بالایی که امت را متفرق کرده وبه دو گروه دشمن با یکدیگر تقیسم نموده آشکار می کند.

لزوم تحقیق در صحت روایات:

اما متأسفانه از زبان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم واهل بیت ایشان روایاتی جعل کرده وبر اساس آن به مردم چنین وانمود کرده اند که گویا خداوند متعال از میان اهل بیت رضی الله عنهم امامانی تعیین نموده که اعتقاد داشتن به آنان ویسله نجات، واعتقاد نداشتن به امامت آنان حتی اگر انسان خداوند را به یکتایی بپرستد وهمه شروط اسلام را بر آورده کند سبب هلاکت است!!.

وبرای اثبات واهمیت این مدعا، علاوه بر هزاران حدیث وروایت جعلي وساختگي، برای پیروان مکتب ولایت وامامت، چه ثوابهای تخیلی فراواني وعده داده وکسانی که از پیروی این امامان مفترض الطاعه! شانه خالی کنند را از چه عذابهاي دردناکي ترسانده اند!!.

بنابراین کسانی که خود را شیعه نامیدند ناگزیر، با نوید وامید وبا وعده ووعید، باید از این اعتقادات پیروی کنند، زیرا جاعلان وروایت سازان عاطفه ها را چنان شعله ور کرده اند، که عقل ودرك ودانش را بی حس کرده وبه مردم اجازه فکر کردن واندیشیدن نمی دهد!.

در حالیکه خداوند انسان را با عقل وتفکر واندیشه عزت وکرامت بخشیده، وشایسته نیست که هیج انسان سالمي عقل خودش را معطل کند واز کار بیندازد، وچشم بسته به دنبال اینگونه روایاتی برود که لذت ایمان وحلاوت شناخت حقیقت را از او سلب کند.

آری حق وحقیقتی که یسد البشر صلی الله علیه وآله وسلم آورده را باید شناخت، وقطعا شناخت این حقیقت با سرگردانی به دنبال دروغهایي که به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نسبت داده شده میسر نخواهد بود.

پس ای مسلمان دلسوز برای خود وخانواده وآینده ات! اگر در پی نجات هستی قرآن کریم را بدور از روایات دروغین بخوان، تا اینکه دین صحیح را از قرآن کریم که خداوند متعال خودش حفاظت آنرا به عهده گرفته بشناسي.

کتابی که خداوند در وصف آن می فرماید[1]:

«باطل از هیچ سمت وسو در آن راه نمییابد از [سوی] ذات فرزانه ستوده فروفرستاده شده است».

پس قرآن کریم حجت خداوند بر مردم تا روز قیامت است، مبادا قرآن را در طلسم گاه روایات دروغین زندانی کنید.

دروغ بر اهل بیت:

در این هیچ شك وشبهه ای نیست که به نام اهل بیت دروغهای بی شماری جعل شده است، حضرت(امام) جعفر صادق رحمة الله علیه می فرماید:

«خداوند رحمت کند بنده ای را که ما را دوست مردم بگرداند، وما را مورد خشم وغضب مردم قرار ندهد، اما به خدا سوگند اگر مردم خوبی های سخن ما را ملاحظه کنند، قطعا به آن بیشتر افتخار خواهند کرد، وهیچکس نخواهد توانست بر آنان دستاویزی بیابد، (ولکن أحدهم یسمع الکلمة فیحط علیها عشرا) «اما یکی از آنان، یك کلمه از ما می شنود وده تا به آن اضافه می کند»[2].

(۱) آیه۴۲ سوره فصلت.
(۲) الکافي ۸ / ۲۲۹.

وهمچنین می فرماید:

«بعضی کسانی که ادعای پیروی از ما اهل بیت را دارند (لیکذب حتی إن الشیطان یحتاج إلی کذبه) «آنقدر دروغ می گویند که شیطان هم به دروغهای آنها احتیاج پیدا می کند»[1].

حضرت (امام)جعفر صادق رحمة الله علیه همچنین می فرماید:

«مردم به جعل دروغ علیه ما علاقه فراوانی دارند». (إن الناس اولعوا الکذب علینا)[2].

وهمچنین می فرماید:

«ما از اهل بیتی هستیم راستگو، البته خانواده ما از دروغگویی که علیه ما دروغ ببافد خالی نیست که ممکن است با دروغ خودش راست ما را از دید مردم ساقط کند».

(إنا أهل بیت صیدقون لا نخلوا من کذاب یکذب علینا، ویسقط صدقنا بکذبه علینا عند الناس)[3].

(۱) الکافي ۸ / ۲۵٤، بحار الأنوار ۲۵ / ۲۹٦، رجال ش ص/ ۲۹۷.
(۲) بحار الأنوار ۲ / ۲٤٦.
(۳) رجال کشی ص۱۰۸، بحار الأنوار ۲۵ / ۲۸۷.

با دقت وتأمل، در این فرموده های حضرت جعفر صادق رحمة الله علیه می توانیم درك كنیم كه:

* چرا اینهمه حدیث وروایت متناقض با قرآن وجود دارد!.

* وچرا در بین خود روایات منسوب به اهل بیت اینهمه تناقض وجود دارد!.

* وچرا اینهمه روایات كه اهل بیت را در برابر حكام هر زمان اینقدر ضعیف وناتوان جلوه داده وجود دارد!.

حال یك مسلمان با شنیدن این جملات وكلمات زرین ونورانی أهل بیت رحمة الله علیهم كه می فرمایند: (لكن أحدهم یسمع الكلمة فیحط علیها عشرا) یا (لیكذب حتى إن الشیطان یحتاج إلى كذبه) چگونه باید به راویان مذهب شیعه ودروغهای بی شمار آنان اعتماد كند؟!.

آری این شكایت تلخی است كه آنان از اطرافیانشان دارند! كساني كه دور وبر آنان را گرفته وبه نام آنان دروغ جعل كرده وبه مردم عرضه كرده اند. آنگونه كه روایات شما تصویر می كنند این امامان همیشه در شرایط سخت ترس وخوف می

زیسته اند پس كی وكجا این همه حدیث وروایت را فرموده اند؟!.

وانگهی یك پرسش اساسی اینكه در زمان حیات ائمه چرا دین از راویان گرفته شود؟؟!! این روایات در زمان وجود یك امام! بویسله راویان از امام قبلی نقل شده!! پس در صورتی كه راویان از امام قبلی روایت نقل می كنند وبویسله آن روایات مردم را توجیه می كنند فایده وجود امام حاضر چیست؟!.

علی از تصویر نادرست روایات شیعه مبراست:

به عقیده ما علی رضی الله عنه از آنچه كه روایات شیعه ایشان را بدان توصیف كرده، پاك ومبراست، چهره ای كه روایات شیعه از ایشان به تصویر كشیده نعوذ بالله با شخصیت حقیقی ایشان منافات دارد!!.

علی ابن ابی طالب، گل سر سبد قریش وبنی هاشم، از معززترین خانواده های عرب به اعتبار نسب است، از لحاظ اخلاق وشجاعت از مكرم ترین چهره های عرب است وذریة پاكش هرگز این تصویر زشتی كه از ایشان تریسم كرده اند را نمی پسندند!.

از علی وخاندانش در روایات شیعه تصویری کشیده شده که جز اهانت وخواری! هیچ چیز دیگری به چشم نمی خورد. این علی ابن ابی طالب در کنار اینهمه عزت وشرافت اجتماعی وخانوادگی، تصور کنید که وقتی عزت وشرافت اسلام نیز بدان اضافه شود چه گوهر نابی را می سازد! اما نه در قاموس شیعیان ومدعیان پیروی از علی رضي الله عنه!!.

آری، علی از اولین کسانی بود که به آغوش اسلام شتافت، وبیست وسه سال در حضور پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله وسلم ودر سایه عطوفت اسلام تربیت شد، اما شگفت انگیز است که مدعیان محبت وپیروی اش ادعا می کنند که امامتی که از سوی خدا ورسولش صلی الله علیه وآله وسلم به او وصیت شده بود، او نترسید این منصب الهی!! را اعلان کند، زیرا که جانش در خطر بود!!، او برای حفظ جان خودش نه تنها امامت (این منصب الهی ومهمتر از نبوت!!) را اعلان نکرد که با غاصبان امامت! بیعت نمود، واز آنان زن گرفت وبه آنان زن داد وفرزندانش را به نام آنان نامید وپشت سرشان نماز خواند!!.

حضرت حسن از خلافت دست کشید!:

بعد از علی ابن ابی طالب رضی الله عنه (امام اول شیعیان دوازده امامی) پسر بزرگ ایشان حضرت حسن رضی الله عنه به امامت ریسد، اما شگفت انگیز است که امام دوم با اختیار خود وبا رغبت ورضایت خودش، به نفع کیس که از دید شما (نعوذ بالله) کافر بود از خلافت (در اصل همان امامت) عقب نشینی کرد، تا اینکه به تعبیر شما جان خودش را نجات دهد!!.

اگر فرضیه شما یعنی منصب سلسله وار امامت را بپذیریم به نظر شما این اقدام حضرت حسن، امت را دچار سردرگمی نمی کند؟! پاسخ را به عاقلان می سپاریم. ما که در چنین موارد، سخنی جز این نداریم که بگوییم خدایا! تو پاك ومنزه از هر عیب ونقصی هستی وآنچه در شأن تو جسارت مستقیم، یا غیر مستقیم می شود ما از آن بیزاریم ومی گوییم این افسانه امامت، دروغ وبهتان بزرگی است که خدا ورسولش از آن بیزارند.

اجازه دهید بپریسم آیا فرصت آن فرا نریسده که عاقلان هر مذهب، عقاید موروثی خودشان را بر کتاب خدا عرضه کنند؟ ودر پرتو نور قرآن، راه هدایت را جستجو نمایند؟! آیا فرصت آن

فرا نریسده که ما خود وخانواده وجامعه را از طلسم این دریای متلاطم روایات دروغین، که قرنهاست سبب تفرقه واختلاف وکینه پروری، در میان امت اسلامی شده نجات بخشیم؟!.

ما که امیدواریم عاقلان بیندیشند وتصمیم بگیرند واز خداوند غالب وبرتر بعید نیست که چنین توفیقی نصیب فرماید زیرا الله یگانه ویکتاست که به راه راست هدایت می کند.

•••••

مسئله سوم

آیا امامت مانند نبوت است؟!

امامت از دیدگاه امامیان مانند نبوت است!!.

شیعیان اثناعشری مدعی هستند که جز مسئله وحی، امامت مانند نبوت است، محمد حیسن آل کاشف الغطاء یکی از مراجع معاصر شیعه می نویسد:

« یقینا امامت نیز مانند نبوت منصبی الهی است، چنانکه خداوند متعال هرکیس را از بندگانش که بخواهد برای نبوت ورسالت انتخاب می کند واو را با معجزه که به منزله نصی از جانب خداوند است تأیید وحمایت می کند همچنین برای امامت نیز هرکیس را بخواهد انتخاب می کند وبه پیامبرش دستور می دهد، که با نص او را تعیین کند واو را به عنوان امام برای مردم بعد از خودش نصب ومعرفی نماید »[1].

قبل از آغاز گفتگو در این باره اجازه بدهید که توضیح کوتاهی در باره عبارت نقل شده از کاشف الغطاءعرض کنم، چرا خداوند به پیامبرش دستور می دهد که امام را معرفی نماید؟ وقتی

(١) أصل الشیعه وأصولها ص٥٨.

شما مدعی هستید که امامت مانند نبوت است پس چرا خداوند خودش در قرآن کریم امام را معرفی نمی کند؟!!

خداوند متعال منصب نبوت ورسالت را معرفی کرد وپیامبر گرامی اش حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم را برای احراز این مقام تعیین ومعرفی نمود، شما که مدعی هستید امامت مانند نبوت است پس چرا خداوند امامت را مانند نبوت در قرآن معرفی نکرد؟! وامامی را برای آن در قرآن مشخص نکرد؟!.

پس این خود اعتراف است که دعوی شما متناقض است شما از یکسو مدعی هستید که امامت مانند نبوت است!! واز سوی دیگر از اثبات این امر در قرآن کریم عاجزید!!

چرا امامت مانند نبوت حمایت نشد؟:

آنگونه که ادعا می کنید اگر امامت مانند نبوت می بود طبق سنت الهی مستلزم این بود که خداوند صاحب آنرا یاری می کرد، زیرا خداوند پیامبر گرامی ما حضرت محمدصلی الله علیه وآله وسلم رادر مقابل قومش نصرت ویاری نمود چنانکه می فرماید[1]:

(۱) آیه ٤٠ سوره توبه.

«اگر او (پیامبر) را یاری نکنید، پس الله یاریش کرد هنگامی که کافران در حالی که یکی از دو تن بود [از مکه] بیرونش کردند، هنگامی که در غار بودند، آن گاه که به یار خود میگفت: نگران مباش. بی گمان الله با ماست. پس الله آرامشش را براو نازل کرد واو را با سپاهیانی که آنهارا نمیيیبي ياري داد وآرمان کافران (شرك) را فروتر قرار داد وآرمان الهی (توحید)است که برتر است والله با عزت وفرزانه است».

آیا قبول دارید که خداوند متعال پیامبر گرامي اش صلی الله علیه وآله وسلم را نصرت ویاری کرده یا خیر؟ اگر بگویید بله، می پریسم پس چرا امامی که نائب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بوده را نصرت ویاری نکرده؟ در حالیکه از دیدگاه شما حکم امامت ونبوت یکی است!.

اگر بگویید پیامبرش صلی الله علیه وآله وسلم را نصرت ویاری نکرده می گوییم این ادعایی است که با واقعیت های موجود در تناقض است. اگر بگویید نصرت ویاری کرده، می پریسم با چه کیس؟ مي گویید با صحابه، می پریسم این صحابه ای که ایشان را نصرت ویاری کردند چه کسانی بودند؟ مي خواهید بگویید چهار نفر یا هفت نفر!!.

کیس که اندکي عقل ودانش داشته باشد چنین سخن غیر منطقي نمي گوید! هفت نفر چگونه در برابر هزاران نفر مقاومت می کنند؟! در مکه که صدها نفر بودند بدلیل ضعف شان خداوند دستور هجرت صادر فرمود، اگر بگویید بیشتر از هفت نفر بودند پس نام ببرید! یا اینکه بیساری از آنان شناخته شده نیستند؟! پس شما چطور فهمیدید که وجود داشته اند اما

شناخته نیستند؟!. درست است دهها هزار نفر بوده اند اما جون مي دانید که تناقض مي گویید پاسخی ندارید!.

چنانکه روایات شما صراحت دارند شاید بگویید، خداوند پیامبرش را با شمشیر علی یاری کرده! می گوییم شمشیر علی یکی از هزاران شمشیری است که خداوند اسلام را بویسله آن یاری کرده، شمشیر علی رضی الله عنه به تنهایی اسلام را یاری نکرده است، اگر شمشیر علی رضی الله عنه به تنهایی اینقدر برش داشت بر معاویه رضی الله عنه پیروز می شد که بشدت نیازمند چنین پیروزی بود، چطور شد که در زمان پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم ذوالفقار علی به تنهایی بر دشمنان پیروز شد اما چند سال بعد همان شخصیت وهمان شمشیر (آنهم با پشتیبانی امامت وولایت) بر معاویه پیروز نشد!!

پرسش دیگر اینکه آیا خداوند پیامبرش صلی الله علیه وآله وسلم را فقط در حیاتشان یاری کرد یا اینکه بعد از وفات هم ایشان ودین ایشان را نصرت ویاری کرد؟ اگر بگویید فقط در حیاتشان یاري کرده، می گوییم نصرتی که نتیجه اش بعد از وفات ایشان ضایع شود چه فایده ای دارد؟! وآیا مقصود از نصرت، شخص ایشان بوده یا دین وشریعتی که ایشان برای تبلیغ آن آمده بودند؟!.

سپس می پریسم خداوند این دین را چرا نازل فرموده؟ به جهت اینکه مردم از آن پیروی کنند وبه خداوند نزديك شوند؟ پس بنابر عقیده شما این هدف چند سال اندکی بیشتر حاصل نشده پس فایده نزول دین وقرآن چیست؟! شما ادعا می کنید که امام بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نتوانسته دین را حفاظت ودر جامعه تطبیق کند!! وامامان بعد از ایشان هم هیچکدام نتوانستند دین را نصرت وحفاظت نموده ودر جامعه تطبیق نمایند، تا اینکه سلسله امامان شما پایان یافت وامام آخری بنابر عقیده شما از انظار جهانیان پنهان شد وتا امروز هم پنهان است!! پس به عقیده شما هدف اصلی دین اسلام از آغاز ظهورش تا کنون جز چند سال اندکی تحقق نیافته است!!

فرار دین:

اگر بگویید بالآخره در آخر الزمان دین بدست مهدی غائب ظاهر خواهد شد! می پریسم دینی که خداوند از آسمان نازل فرموده، بزرگترین وکامل ترین دین الهی، با بهترین وبزرگترین پیامبر هادی، با بزرگترین کتاب آسمانی، برای بزرگترین وبهترین امت تاریخ، در بزرگترین ومقدس ترین نقطه روی زمین، برای همین نازل شده که با حضرت مهدی! در غار سامراء(یا چاه جمکران یا هر جاي يدگر) پنهان بماند؟؟!!.

وتمام بشریت بیش از هزار سال (تا کنون ومعل.م نیست چند هزار سال دیگر بعد از این!!!) از آن محروم بمانند؟! واین محرومیت همچنان ادامه داشته باشد؟! بدلیل اینکه شخصیت مناسبی برای اجرای دین وجود ندارد! یا اینکه شخصیت مناسب، دین را با خودش در جاي امني (حالا غار یا چاه یا فضاي آزاد) برده واز آن نگهداري مي کند!!.

پرسش دیگر اینکه حضرت مهدی چگونه می خواهد دین را آشکار کند وبه اجرا بگذارد؟ شاید بگویید خداوند برایش دوستان ومددکارانی فراهم خواهد کرد! مي پریسم آیا مهدی از

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب بهتر است؟! آیا مهدی از پیامبرگرامی صلی الله علیه وآله وسلم بهتر است؟! که به عقیده شما خداوند برای ایشان یارانی را فراهم نکرد که دین ایشان را یاری کنند؟! فقط عده ای بودند که به ظاهر با ایشان همراه بودند! ومؤقتا ایشان را یاری کردند!!.

پس شما معتقدید آنچه که علی رضی الله عنه وبرتر از آن خود پیامبرگرامی صلی الله علیه وآله وسلم از آن محروم بوده یعنی دوستان ویاران ومددگاران مؤمن ومخلص وقابل اعتماد، که ایشان را نصرت ویاری کنند، سرانجام حضرت مهدی که از هزار سال پیش تا کنون از انظار پنهان است (ومعلوم نیست کی؟)این شانس را خواهد داشت واین امتیاز را بدست خواهد آورد؟!.

اگر خداوند نصرت ویاری می کند، پس چرا به عقیده شما بزرگترین شخصیت تاریخ بشر یعنی پیامبر گرامی اش حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را نصرت ویاری نکرد؟! وامام بعد از ایشان علی ابن ابی طالب رضی الله عنه را نصرت ویاری نکرد؟! در حالیکه هزاران حدیث وروایت دروغین شما با آنهمه بزرگنمایي فرضیه امامت، ایشان را همچون پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله وسلم معرفی می کند، که گویا

جز منصب نبوت در تمام خصائص وفضائل همچون پیامبر عظیم الشأن صلی الله علیه وآله وسلم بوده است!!

اگر ایشان اینهمه فضیلت ومکانت را دارا بود آیا شایسته نبود که خداوندایشان را نصرت ویاری میکرد؟!، وچشمش را با یك نصرت وپیروزی قاطعانه روشن می نمود؟!، که در نتیجه آن مؤمنان عزیز وسربلند، وکافران خوار وذلیل می شدند؟!.

پس چرا (بازهم بنابر روایات شما) علی همیشه ضعیف وناتوان ومظلوم باقی ماند؟! ما که علی رضی الله عنه را نعوذ بالله پاك ومبرا از این اوصافی می دانیم که شما او را بدان توصیف می کنید! اجازه بدهید پرسش مشابه دیگری مطرح کنیم که: امامتی که هدف ومقصود آن محقق نشود چه نفعی دارد؟!

موضع گیری هایی که ادعای امامت را نقض می کند:

یك پرسش دیگر، اگر علی رضی الله عنه از طرف خداوند امام بود واو می دانست که امام است ومی دانست که امامت، اصلی از اصول دین است، ودین جز با امامت کامل نمی شود، وهرکس به آن عقیده نداشته باشد کافر است پس چرا ۲۵ سال

سکوت کرد؟! وفراتر از آن چرا با غاصبان خلافت وبلکه با منافقان ومرتدان همکاری نمود؟!

ملا باقر مجلیس(۱۰۳۷ ـ هـ ق) از شیخ مفید نقل می کند که:

« تمام شیعیان امامی اتفاق نظر دارند، که هرکس امامت یکی از امامان را انکار کند واطاعتی را که خداوند از آنان واجب کرده قبول نداشته باشد، کافر وگمراه ومستحق ابید آتش دوزخ است. «فهو کافر ضال مستحق للخلود فی النار»[1].

طویس می نویسد:

« رد کردن وانکار نمودن امامت مانند رد کردن وانکار نمودن نبوت، عین یکدیگر است» «و دفع الامامة وجحدها کدفع النبوة وجحدها سواء»[2].

پرسش این است که وقتی علی رضی الله عنه می دانست که امامت اینقدر مهم است پس چرا در تمام دوران ۲۵ سال

(۱) المسائل از شیخ مفید، مجلس این قول را در بحار الأنوار ۸ / ۳٦٦ نقل کرده است.

(۲) الاقتصاد فیما تعلق باالاعتقاد ص۳۵۸.

خلافت خلفای سه گانه در کنار آنان باقی ماند؟! ومانند پیامبر گرامی مان صلی الله علیه وآله وسلم در زمین ویسع خدا هجرت نکرد تا برای خودش یار ویاور ومددگار بیابد وبه ادای مسئولیتش بپردازد؟! پیامبر گرامی مان صلی الله علیه وآله وسلم وقتی دیدند که در مکه تبلیغ دین ممکن نیست ومردم ایشان را یاری نمی کنند به مدینه منوره هجرت کردند، علی ابن ابی طالب چرا اینکار را نکرد؟!

پرسش دیگر اینکه بنابر عقیده شما وفتوای شیخ مفید، وقتی خلفای سه گانه بدلیل انکار امامت کافر بودند! ونه تنها منکر امامت بودند که یکی بعد از دیگري این منصب را غصب واشغال می کردند! پس علی ابن ابی طالب رضی الله عنه چرا با آنان بیعت نمود؟! وقتی می دانست آنان کافر هستند چرا در تمام مدت ۲۵ سال حکومت شان پشت سرآنان نماز می خواند؟! اگر علی ابن ابی طالب رضی الله عنه آنها را کافر می دانست ومی دانست که احکام امام کافر اجراء نمی شود، پس چرا از کنیزهایی که در زمان حکومت ابوبکر صدیق رضی الله عنه از قبیله بنی حنیفه گرفته شده بود همسر انتخاب نمود؟! جریان ازدواج ایشان با حنفیه واینکه از او فرزندی به نام محمد معروف به محمد بن حنفیه متولد شد شهرتش نیازی به استدلال ندارد.

وانگهی علی ابن ابی طالب رضی الله عنه امامی که به عقیده شما منکر امامتش کافر است! چگونه راضی می شود که دخترش ام کلثوم را به ازدواج عمرفاروق در آورد؟! در حالیکه به عقیده شما نعوذ بالله عمر کافر ومرتد ومنافق است؟! یك مسلمان بلکه یك امام معصوم، که از جانب خدا، امام تعیین شده چگونه دخترش را به مرد کافري می دهد؟!، چه با رضایت وچه با زور!! بر فرض اینکه به ادعای شما عمر (فاروق رضی الله عنه) دختر علی (مرتضی رضی الله عنه) را با زور گرفت! این امام چگونه از دخترش دفاع نمی کند واو را از چنگ (نعوذ بالله) یك مرد کافر وظالم وغاصب!!! خلاص نمی کند؟! روی سخن ما با عاقلان است، آیا عقلها به کار نمی افتد وحقایق به این روشنی را درك نمی کند؟.

علی فرزندانش را به نام خلفاء می نامد!:

علی ابن ابی طالب رضی الله عنه به این هم اکتفا نکرد بلکه فرزندانش را به نام خلفاء- وبه تعبیر مفید ومجلیس وتئوریسین هاي تکفیري شبکه سلام وهمفکرانشان، کفار- نامید، کسانی که خلافت را از او غصب کردند ومانع اجرای وصیت خدا ورسولش صلی الله علیه وآله وسلم شدند!!. آری

علی فرزندانش را به نامهای ابوبکر وعمر وعثمان نامید!! .پرسش این است که چه چیزی او را مجبور کرد که نام دشمنان خودش را هر روز در خانه اش بشنود وبر زبان بیاورد؟!

در اینجا ما از کتب معتبر خود شما فقط به معرفی کسانی می پردازیم که اسم شان ابوبکر وعائشه رضی الله عنها بوده، زیرا به عقیده شما ابوبکر اولین کیس بوده که خلافت را از اهل بیت غصب کرده است؟

ابوبکر در اهل بیت:

یکی از بارزترین چهره های علمی جهان تشیع که شما شیعیان اثناعشری اصطلاحا او را شیخ مفید می نامید لیست فرزندان علی ابن ابی طالب رضی الله عنه از جمله ابوبکر را ذکر می کند، ایشان می نویسد :

« از دیگر فرزندان علی رضی الله عنه محمد الاصغر است که کنیه اش ابوبکر است ودیگری عبیدالله است که هردو با برادرشان حیسن علیه السلام در کربلاء شهید شدند، مادرشان لیلی بنت مسعود الدرامی است » .

ویعقوبی مؤرخ شیعی در باره علی رضی الله عنه می نویسد :

« ایشان چهارده فرزند پسر داشت حسن، حیسن، عبیدالله وابوبکر که از این دو(عبیدالله وابوبکر) نسلی باقی نماند، مادر شان یعلی بنت مسعود حنظلیه از بنی تمیم بود »[١] .

وابو الفرج اصفهانی شیعی زیر عنوان : « ذکر خبر الحسین ابن علی ابن ابی طالب مقتله ومن قتل معه » می نویسد :

« یکی دیگر از کسانی که با حضرت حیسن شهید شدند، ابوبکر بن علی ابن ابی طالب است که مادرش یعلی بنت مسعود بود. أبو جعفر(طبری) ذکر کرده که مردی از همدان او را کشت، والمدائنی نوشته است که جسد او در میان شهداء پیدا شده اما مشخص نشده که چه کیس او را به شهادت رسانده است »[٢] .

چه دلیلی محکمتر وروشنتر از این که علی ابن ابی طالب رضی الله عنه وابوبکر صدیق رضی الله عنه با هم رابطه محبت وصمیمت واخوت وبرادری داشته اند، وعلی رضی الله عنه با

(١) تاریخ یعقوبي ٢١٣/٢ .

(٢) مقاتل الطالبن ص١٤٢ چاپ دار المعرفه،بروت،و جلاء العون از مجلس ص٥٨٢ .

دید تعظیم واحترام به حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه می نگریسته است.

بزرگترین فرزند علی ابن ابی طالب رضی الله عنه حضرت حسن مجتبی، دومین امام معصوم شما که فرزند فاطمه زهراء ونوه گرامی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم است نیز یکی از فرزندانش را به همین نام گرامی نامیده است.

ویعقوبی مورخ شیعی می نویسد:

«حسن هشت فرزند پسر داشت، حسن (مثنی) که مادرش خوله بود، ...... وابوبکر وعبدالرحمن وطلحه وعبیدالله»[1].

وابو الفرج اصفهانی می نویسد:

«ابوبکر بن حسن بن علی ابن ابی طالب نیز از کسانی بود که با حیسن در کربلاء به شهادت ریسد، عقبة الغنوی او را شهید کرد»[2].

(1) تاریخ یعقوبي ج۲ ص۲۲۸ منته الآمال ج۱ ص۲٤۰.

(2) مقاتل الطالبین ص۸۷.

وحیسن بن علی نیز یکی از فرزندانش را ابوبکر نامید، مسعودی تاریخ نویس شیعی وقتی از کسانی سخن می گوید که با حضرت حیسن در کربلا شهید شدند می نویسد:

«سه تن از فرزندان حیسن بن علی در کربلا به شهادت ریسدند علی اکبر، عبدالله الصبی، وابوبکر»[1].

وهمچنین آمده است که:

«کنیه زین العابدین بن حسن ابوبکر نیز بوده است»[2].

وهمچنین حسن ابن حسن بن علی بن ابی طالب معروف به حسن مثني نیز یکی از فرزندانش را ابوبکر نامید، این مطلب را اصفهانی از محمد بن علی حمزه علوی روایت می کند که:

«از کسانی که با ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی ابن ابی طالب کشته شد یکي ابوبکر بن حسن (مثنی) بن حسن بوده است».

وامام هفتم شیعیان اثناعشری (امام) مویس کاظم نیز یکی از فرزندانش را ابوبکر نامیده است.

(1) التنبیه والاشراف ص۲٦۳.

(2) کشف الغمه ۲ / ۷٤.

وأبوالفرج اصفهانی می نویسد :

« کنیه علی ابن مویس (الرضا امام هشتم شیعیان اثنا عشری) نیز ابوبکر بود » .

از عییس بن مهران از ابو الصلت هروی روایت است که گفت :

« روزی مأمون از من مسأله ای پریسد : گفتم : ابوبکر ما در این مسأله چنین گفته، عییس بن مهران می گوید از ابی الصلت پریسدم ابوبکر شما کیست؟ فرمود : علی بن مویس الرضا کنیه اش ابوبکر ومادرش ام ولد بود »[1] .

عایشه در اهل بیت:

مویس کاظم امام هفتم شیعیان اثناعشری نام یکی از دخترانش را به نام دختر ابوبکر صدیق عائشه صدیقه نامید، این مطلب را شیخ مفید زیر عنوان« ذکر عدد اولاد مویس بن جعفر وطرف من اخبارهم » نقل کرده است، می نویسد :

« ابوالحسن مویس علیه السلام یس وهفت(٣٧) فرزند

(١) مقاتل الطالبین ص٥٦١ و٥٦٢ .

پسر ودختر داشت از جمله علی بن مویس الرضا علیه السلام . . . وفاطمه . . . وعائشه وأم سلمه »[1] .

وهمچنین علی بن محمد الهادی امام دهم شیعیان اثناعشری نیز یکی از دخترانش را عائشه نامیده بود .

شیخ مفید می نویسد :

« ابوالحسن علیه السلام در ماه رجب سال ٢٥٤ فوت نمود ودر منزل خودش در سامرا دفن گردید .فرزندانی که از ایشان به جای مانده یکی ابومحمد حسن (عسکری) . . . ویکی دیگر دخترش عائشه بود »[2] .

پس این منابع شیعه تایید می کند که اهل بیت هیچگونه کینه ای از خاندان صدیق بویژه امیرالمؤمنین ابوبکر صدیق وام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنهما، در دل نداشتند ولذا فرزندانشان را به نام مبارك وگرامی این چهره های ماندگار تاریخ نام گذاری می کردند .

(١) الارشاد ص٣٠٢ و٣٠٣، الفصول المهمه ٢٤٢ وکشف الغمه ج٩٠/٢/ .

(٢) کشف الغمه ص٣٣٤ والفصول المهمه ص٢٨٣ .

اگر واقعا امامتی در کار مي بود، واین امامت حق مسلم اهل بیت می بود وبویسله این شخصیتها غصب می شد قطعا اسم این شخصیتها بر زبانشان جاری نمی شد چه رسد به اینکه بهترین عزیزانشان یعنی فرزندانشان را به نام آنان بنامند که در داخل خانه ودر جمع خانواده همیشه این نامها را بشنوند وبر زبان بیاورند.

این یکی از بزرگترین دلائلی است که ثابت می کند این ادعاهای موجود در روایات شما دروغ وساختگی است مگر اینکه نعوذ بالله آنگونه که شما مدعی هستید امامان را متهم کنیم که از روی تقیه ودروغ وبرخلاف میل باطنی شان فرزندانشان را به نام دشمنانشان نامگذاری کرده باشند!! که این از شأن وشخصیت اهل بیت بیسار بعید است.

کسی که خود را شیعه وپیرو ودوستدار اهل بیت معرفی می کند چگونه به خود جرأت می دهد که چنین اهانتی را به این انسانهاي پاك ونخبه، ونمونه های عزت وشرافت نسبت دهد؟!، اهانتی که به خادمان این بزرگواران هم نسبت دادنش ناپسند است!، چه رسد به کسانیکه از سلاله پاك نبی مکرم صلی الله

علیه وآله وسلم ودخت گرامی ایشان هستند وبر عزت وسربلندی وشجاعت ومردانگی اسلام تربیت شده اند، چگونه چنین اهانت وکسر شأني را به این انسانهای الگو ونمونه وپاك نسبت می دهید! خدایا از تمام اهل بیت وذریه طاهره شان راضی وخوشنود باش.

حسن رضی الله عنه از امامت دست می کشد:

اجازه دهید این پرسش بدیهی را مطرح کنیم که اگر دین بدون امامت ناقص است پس امام دوم شما حسن ابن علی چگونه از امامت دست بردار می شود؟! وبرای حفاظت جان خودش چگونه راضی می شود که در حیات ودر جلو چشمان وبا موافقت ایشان در حالیکه بیش از چهل هزار نیروی جنگی در اختیار دارد؟! بگذارد – بازهم به ادعای شما– کفرحکومت کند!!.

کسی که از طرف پروردگا جهانیان به امامت منصوب شده! آیا می تواند از مأموریتی که خداوند به او محول کرده شانه خالی کند؟! ونعوذ بالله مردم را به زیر سلطه کفر بکشاند تا اینکه جان خودش سالم بماند؟!.

اساسا صلح ایشان با معاویه رضی الله عنه– بر فرض اینکه مردم به امامت معتقد می بودند– معنایش این است که همه مردم باور داشته اند که کناره گیری حضرت حسن از امامت هیچ تأثیری در ایمان آنها نخواهد داشت وإلا حسن بن علی وابن دخت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که از هرگونه گناه وخطایی معصوم است! هرگز راضی نمی شد که سبب کفر تمام امت شود! وخودش چند سال بدون امام زندگی کند! ودر حالی از دنیا برود که مهمترین اصل از اصول دین را ضایع کرده باشد!!

آیا می توان تصور کرد که بنده مسلمان آنهم امام منصوب از طرف خدا زندگی شخصي برایش از دین وعقیده اش عزیزتر ومهمتر باشد؟! آیت الله خمینی مخالفت خودش را با نظام شاهنشاهی در ایران اعلان کرد وخودش را در معرض خطر جدی قرار داد تا اینکه به حکومت مورد نظرش برسد، آیا آیت الله خمینی نعوذ بالله از حضرت امام حسن شجاع تر بود؟!

در نظام سربازی در بیساری از کشور های جهان (چه موقت وچه دائم) می بینیم که یك سرباز نظامی وقتی به زیر پرچم کشوری در می آید در صحنه های جنگ برای تحقق اهداف کشورش جان خودش را به خطر می اندازد وبه آغوش مرگ می

رود! آیا حضرت حسن این امام معصوم ومنصوب از طرف خدا، به اندازه یك سرباز هم به امامت خودش معتقد نبود؟! ونعوذبالله به اندازه یك سرباز هم قدرت وتوانایی وآمادگی برای فداکاری نداشت؟! آیا فرصت آن نریسده که عقل ها ووجدانها بیدار شود؟!

•••••

مسأله چهارم

عصمت

عصمت امامان از دیدگاه شیعیان اثناعشری:

شیعیان اثناعشری ادعا می کنند کسانی که آنها عقیده به امامتشان دارند معصوم نیز هستند یعنی از هرگناه وخطا واشتباه وفراموشی پاکند .

محمد رضا المظفر از علمای معاصر شیعه اثناعشری می نویسد :

« ما عقیده داریم که امام مانند پیامبر است والزاما از هرگونه سهو وخطا وفراموشی نیز پاك می باشد »[١] .

این ادعا از دو حالت خالی نیست، یا راست است یا دروغ، براي اینکه راست ودروغ بودن این ادعا مشخص شود باید زندگی عملی این افراد را با دقت مطالعه کنیم، از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه شروع می کنیم وخیلی کوتاه وخلاصه مرور می کنیم :

---

(١) عقاید الإمامیه ص١٠٤ .

زندگی علی امامت را نقض می کند:

هنگامی که پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله وسلم وفات کردند وصحابه (وطبعا عموم مردم) ابوبکر صدیق رضی الله عنه را به خلافت برگزیدند، وعلی نیز در بین مردم ودر کل این جریانات وجود داشت موضع علی در قبال آنچه که پیش آمد چه بود؟ اقدامات وعملکرد علی رضی الله عنه را بر می شماریم:

❋با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرد.

❋تا وقتی ابوبکر رضی الله عنه زنده بود پشت سر ایشان نماز خواند.

❋طبق ادعای امامیها خلافت ابوبکر نادرست، جنگ با مرتدین به رهبری ابوبکر رضی الله عنه نادرست، وکنیزهایی که از این جنگها بدست آمده بود غیر شرعی بوده است! اما علی رضی الله عنه بر خلاف این ادعاها از آن کنیزها همسری انتخاب کرد یعنی حنفیه از قبیله بنی حنیفه که از او فرزندی بنام محمد معروف به محمد بن حنفیه متولد شد.

❋(چنانکه در نامه ششم نهج البلاغه ملاحظه شد) علی رضی الله عنه بیعت با خلفای سه گانه را درست می دانست.

❋علی رضی الله عنه با عمررضی الله عنه نیز بیعت کرد وتا زمانیکه ایشان زنده بود پشت سرش نماز خواند.

❋(چنانکه در نهج البلاغه آمده) علی رضی الله از ترس اینکه مبادا به ایشان آیسبی برسد به عمر فاروق توصیه کرد که شخصا به جنگ رومیان وایرانیان نرود.

❋چنانکه در کتب شیعه وسنی آمده علی رضی الله عنه سه تن از فرزندانش را به نامهای ابوبکر وعمر وعثمان رضی الله عنهم نامگذاری کرد.

❋چنانکه در کتب شیعه آمده دخترش ام کلثوم را به ازدواج عمر فاروق رضی الله عنه در آورد.

❋به شرکت در شورای شش نفره ای که عمر فاروق برای انتخاب خلیفه آنرا پیشنهاد نمود راضی شد وعملا شرکت کرد.

* علی رضی الله عنه با عثمان ذي النورين خليفه سوم نيز بيعت كرد وتا زمانيكه ايشان زنده بود پشت سرش نماز خواند.

اين ده مورد بارزترين نمونه های عملكرد علی رضی الله عنه مشتمل بر گفتار وكردار ايشان است، اگر ايشان معصوم بوده پس تمام اين اعمال امام معصوم درست است، واگر اين اعمال درست باشد پس ادعای امامت باطل است، زيرا معصوم كار اشتباه انجام نمی دهد وسخن اشتباه نمی گويد، خصوصا اگر كفر يا تأييد كفر باشد، واگر اين اعمال اشتباه باشد پس علی امام نبوده است، زيرا به ادعای شما امام از ارتكاب هرگونه خطا واشتباه معصوم است.

زيرا انكار امامت، يا آنرا به غير اهل آن سپردن از ديدگاه تمام شيعيان اثناعشری كفر است وعلی رضی الله عنه با اين اعمال نعوذ بالله گويا به كفر راضی می شود!.

آنچه كه ملاحظه فرموديد يعنی مجموعه رفتارهای علی رضی الله ثابت می كند كه ايشان خودش را از طرف خداوند امام نمی دانست، بلكه امامت را از اختيارات شورا می دانست

بنابراين آنچه كه ايشان انجام داده (طی ٢٥ سال خلافت خلفای سه گانه رضی الله عنهم) كاملا درست وطبيعی بوده است، وايشان خيلی شجاعتر ومؤمن تر از آن بوده كه خودش را از يك طرف امام بداند اما در عين حال از اعلان امامتش عاجز بماند، يا كارهای نادرست مخالفينش را تأييد كند وبر خلاف ميل وعقيده باطنی اش با آنان بيعت كند وپشت سر آنان نماز بخواند، وفرزندانش را به نام آنان بنامد، وفقط بخاطر نجات خودش به عقيده شيعيان اثناعشری نعوذ بالله بيست وپنج سال كفر ونظام حاكم كفار را ببيند ودر زير پرچم آن زندگی كند!!.

كسی كه كمترين آشنايی با دين وعلم شرعی دارد نمی تواند چنين كاری بكند چه رسد به كيس كه از جانب خدا به امامت تعيين شده باشد وبه ادعای شما اصلا هدف امامتش بر پايی دين وجانشينی پيامبر گرامی صلی الله عليه وآله وسلم باشد!!. ودر واقع ايشان از بهترين صحابه ويكی از بهترين قهرمانان ميدانهای جنگ باشد.

آری! علی بن ابی طالب رضی الله عنه در كنار ساير صحابه بزرگوار رضی الله عنهم برای سربلندی اسلام وبه اهتزاز در آمدن پرچم توحيد، ودفاع از مقدسات اسلامي در راه خدا آنقدر جهاد

کردند که مردم گروه گروه به دین الله داخل شدند، اما چطور ممکن است که به ادعای شیعیان اثناعشری وقتی بنیان اسلام رو به خرابی می رود، ایشان نه تنها تماشاچی این خرابی باشد که حتی در خراب کردن بنیان اسلام وبلکه کندن ریشه اسلام– زیرا که امامت مهمترین اصل یدن اسلام است نعوذ بالله – با دشمنان اسلام همکاری کند وبا آنان بیعت نماید وحتی همکار ومشاور آنان قرار گیرد!!.

کناره گیری حسن رضی الله عنه از امامت:

وانگهی حسن ابن علی بن ابی طالب رضی الله عنه که امام دوم شما شیعیان اثناعشری است از امامت دست می کشد! وبا وجود اینکه دهها هزار مرد جنگی وهوادار در اختیار دارد زمام امور را به دست رقیب خودش معاویه رضی الله عنه می سپارد. اگر ایشان معصوم بوده وامامت را به معاویه رضی الله عنه سپرده، وبه این امر راضی شده، که به ادعای شما نعوذ بالله یك کافر بر امت حکمرانی کند! این کردار خود عصمت وامامت را نقض می کند. واگر معصوم نبوده واین کار را کرده پس امام نیست زیرا که عصمت از شروط امامت است.

پذیرش ولی عهدی مأمون توسط امام هشتم:

امام هشتم شما علی بن مویس الرضا چگونه می پذیرد که ولی عهد مأمون باشد؟! روشن است که ولی عهدی ونیابت یك غاصب خلافت را پذیرفتن، اعتراف به مشروعیت اوست، وبه عقیده شما به غاصب امامت، مشروعیت بخشیدن کفر است!! اگر امام هشتم شما معصوم بوده پس کردار ایشان دلیل بر صحت خلافت مأمون است! واین خود نقض امامت است! واگر معصوم نیوده پس امام نیست زیرا عصمت در مذهب شما از شروط امامت است، وروشن است که اگر امامت یکی از امامان شما مختل شود تئوری امامت به طور کلی مختل می گردد.

اینها نمونه های کوتاه وگذرايي بود که خواستیم موضوع را روشن کنیم وإلا تعارضات وتناقضات در مذهب شیعه اثناعشری آنقدر فراوان است که در شمارش نمی گنجد، وانسان عاقل نباید اختیار خودش را به کیس بسپارد که او را از پیروی حق محروم کند، زیرا که زندگی کوتاه است، وروز حساب وروبرو شدن با خداوند نزدیك، وبهشت وجهنم قطعی وحتمی است. از خداوند می خواهیم که حق را به رنگ حق وباطل را به رنگ

باطل به ما بنمایاند، وتوفیق پیروی از حق واجتناب از باطل را به ما عنایت فرماید. آمین.

●●●●●

مسأله پنجم
تقیه

کسانی که اینهمه حدیث وروایت جعل کرده وبه اهل بیت نسبت داده اند برای حمایت از دروغهایشان عقیده عجیب وشگفت انگیزی را ساخته ووارد دائره دین کرده اند، غافل از اینکه چنین عقیده ای نه تنها نمی تواند از امامت حمایت کند که برکعس بطلان امامت را آشکارتر می کند، وبلکه متأسفانه دین را بدنام می کند،این عقیده، عقیده تقیه است یعنی دروغ از روی قصد وعمد.

کسانی که این احادیث را ساخته اند، طبعا در یکجا ودر يك زمان نمي زیسته وهم نظر نبوده اند، پس اگر یکی از آنان دروغی ساخت وبه امام نسبت داد، ودیگری دروغ دیگری مخالف دروغ اول به همان امام نسبت داد، وقتی تعارض وتناقض این دو دروغ با هم آشکار شد راه حلش این است که گفته شود امام تقیه کرده است!!

تقیه شرعی:

البته در شریعت حالت خاصی را خداوند در نظر گرفته ودر شرایط خاص واستثنایی به بنده مؤمن اجازه داده است که

برای نجات جان خودش مي تواند دروغی بگوید که جانش را نجات دهد، چنین دروغی در شرایط خاص واستثنایی (شبیه حالتی که کیس مجبور شود از شدت گرسنگی برای سد جوع مثلا گوشت خوك بخورد که طبعا خداوند به او اجازه داده است) مباح است ونه واجب.

اما تقیه ای که شیعیان اثناعشری ساخته وجزو دین قرار داده اند واجب است که طبق روایات شیعه هر کس آنرا ترك کند دین را ترك کرده است!! اما تقیه شرعی ممکن است کیس در تمام عمر هم یکبار از آن استفاده نکند، زیرا مباح است، چنانکه خداوند متعال می فرماید[1]:

« هر کس که پس از ایمانش به الله کفر ورزد [بازخواست میشود] مگر کسی که وادار [به کفر] شود ودلش به ایمان مطمئن باشد ولی کسانی که برای [پذیرش] کفر سینه بگشایند خشمی از [سوی] الله بر آنان است وعذابی سهمگین [در پیش] دارند ».

طبری از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که ایشان در تفسیر آیه کریمه فوق فرمود:

(۱) آیه۱۰٦ سوره النحل.

« خداوند خبر داده که هرکس بعد از مؤمن بودنش کافر شود پس بر او غضب خداوند وعذاب بزرگ است، پس هر کس مجبور شود وچیزی به زبانش بگوید که قلبش به ایمان مطمئن باشد، تا اینکه بدینویسله از دشمنش نجات یابد پس هیچگونه ملامتی بر او نیست زیرا که خداوند متعال بندگان را(فقط) به آنچه که دلهایشان به آن محکم باشد مؤاخذه می کند »[1].

وخداوند متعال می فرماید[2]:

« مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان دوستان [خویش] گیرند وهر کس این [کار] را کند [او را] در هیچ چیز از [دوستی] الله [بهرهای] نیست. مگر آنکه به نوعی از آنان حذر کنید والله شما را از [کیفر] خود بر حذر میدارد وبازگشت به سوی الله است ».

طبری همچنین از ابن عباس رضی الله عنهما آورده که ایشان در تفسیر آیه کریمه ﭽﯙ ﯗ ﯚ ﯚ ﯛ ﯛ ﯜ ﯜﭼ فرمود:

« خداوند متعال مؤمنین را نهی فرمود که با کفار ملاطفت کنند یا اینکه به جای مؤمنین کفار را به دوستی پنهانی بگیرند،

(۱) تفسیر طبري.

(۲) آیه۲۸ سوره آل عمران.

مگر اینکه کفار بر مؤمنین غالب باشند که در آن صورت (می توانند) با آنان ملاطفت (یا مدارا) کنند اما (طبعا) در دین با آنان مخالفت کنند » این است معنی آیه کریمه » .

پس در هر دو آیه کریمه، اول اصل ذکر شده وسپس با« إلا » استثناء را جدا کرده است، که معنی اش مباح بودن مستثنی است، وروشن است که استثناء نه امر شرعی است ونه دینی، واین همان تقیه شرعی در حالت استثنایی است که خداوند اجازه داده در هنگام ضرورت از آن استفاده شود .

تقیه شیعه اثناعشری:

اما تقیه در نزد شیعیان اثناعشری دین است! که در باره مشروعیت واهمیت آن روایاتی ساخته وبه اهل بیت نسبت داده اند، از جمله :

از (امام) جعفر صادق رحمة الله علیه روایت شده که فرمودند :« إِن التقیة تسعة اعشار الیدن » تقیه نه دهم دین است!! واینکه فرمودند :

« لا یدن لمن لا تقیة له » « هرکس تقیه نکند دین ندارد .

همچنین ادعا می کنند که (امام) محمد باقر رحمة الله

علیه فرمودند : « التقیة یدنی ویدن آبائی » « تقیه دین من ودین پدران من است »[١] .

طبعا اهل بیت از این روایات بیزارند . متأسفانه علمای مذهب اثناعشری این عقیده را نه تنها پذیرفته بلکه آنرا همانند نماز اصلی در دین قرار داده اند! .

ابن بابویه قمی یکی از بزرگترین علمای شیعه می نویسد :

« عقیده ما در باره تقیه این است که تقیه واجب است هر کس آنرا ترك کند مثل این است که نماز را ترك کرده باشد »!!! « اعتقادنا فی التقیة أنها واجبة من ترکها بمنزلة الصلاة »[٢] .

پس« تقیه » را دین قرار دادند، که بویسله آن خود را به خدا نزدیك کنند!! .

شگفت انگیز اینکه این تقیه ٩٠ در صد دین را تشکیل می دهد، یعنی هر کس روزی ٩٠ در صد تقیه کند و٩٠ در صد کار خلاف عقیده باطنی اش انجام دهد او ٩٠ در صد دین را تکمیل کرده است!! .

(١) اصول کافي ٢ / ٢١٧ باب تقه

(٢) الاعتقادات ص١١٤ .

وشگفت انگیزتر اینکه این تقیه به ادعای روایات شیعه تنها دین یك امام نیست! بلکه دین تمام اهل بیت به شمول خود رسول گرامی صلی الله علیه وآله وسلم است!! مگر اینکه ائمه به پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم نسبت داده نشوند، وعقیده داشته باشند که دین آنان غیر از دینی است که پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله وسلم آورده اند، در حالیکه مفهوم دین آبائی همین است.

کدام انسان عاقل می پذیرد یا باور می کند که دین اسلام که خداوند آنرا نازل فرموده تا اخلاق پاکیزه را حاکم کند واساس تعاملات انسانی را بر صداقت وصراحت وشفافیت بنا کند تا زندگی انسانها به شکل سالم وطبیعی در پرتو صداقت وامانت داری وشفافیت رشد کند اینگونه به مردم تقیه وپنهان کاری بیاموزد؟! بلکه این تقیه وپنهان کاری را ۹۰ در صد دین بداند وبر آن اجر ومزد وپاداش عنایت کند!! فرض کنید این ادعا وباور درست است بیاییم نتیجه گیری کنیم!

نتیجة تقیه امام:

۱ـ در صورت درست بودن ادعای تقیه برای امامان نتیجه چیست؟ دینی که خداوند متعال آنرا نازل فرموده دین تقیه است، یعنی پنهان کاری وخلاف واقع گفتن وعمل کردن!! این یك امر مسلم است که پنهان کاری وعدم صداقت وشفافیت در تمام ادیان ودر تمام جوامع بشری حتی در عصر جاهلیت اخلاق زشت وناپسندی بوده است، وهر انسان عاقل وآزاده از آن ابا داشته واحساس شرمندگی می کرده ومی کند، چه رسد که این پنهان کاری دین باشد!! وشخص پنهان کار ومتظاهر در برابر این عمل غیر اخلاقی اش اجر وپاداش حاصل کند!!.

۲ـ اگر «تقیه دین» باشد و«هرکس تقیه نکند بی دین باشد» و«تقیه دین تمام اهل بیت» باشد و۹۰ در صد دین تقیه وپنهان کاری وتظاهر باشد پس نعوذ بالله چگونه باور کنیم که پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله وسلم دین را به طور کامل رسانده اند!!!. نعوذ بالله

شاید ایشان بخشی از دین را از روی تقیه پنهان کرده باشند!! چونکه دین ایشان تقیه بوده است!! خدایا! از این اهانت وجسارت به پیامبر گرامی ات واهل بیت اطهارش از تو طلب مغفرت وآمرزش می کنیم، آن الگوهای ایمان وشجاعت وصداقت از این گونه مزخرفات پاك ومبرا هستند.

٣- واگر تقیه وپنهان کاری دین وبلکه ٩٠ در صد دین باشد پس چه ضمانتی وجود دارد که نعوذ بالله هر آنچه پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله وسلم تبلیغ وبیان کرده اند قطعا ویقینا همان دین اصلی وحقیقی باشد!! شاید بخشی از آن را از روی تقیه فرموده باشند! وحق چیز دیگری باشد؟!

٤- واگر تقیه دین باشد پس چه ضمانتی وجود دارد که تمام گفتار وکردار امامان حقیقتا دین باشد واز روی تقیه صادر نشده باشد؟!

٥- اگر تقیه دین باشد پس فایده امامت چیست؟! مقصود امامت که تبلیغ حق وآموزش آن به مردم

است، پس وقتی امام، حق را می پوشاند ودین را ضایع می کند تا زندگی خودش را حفظ کند فایده امامتش چیست؟!

٦- اگر تقیه دین باشد پس چه ضابطه وقانون وشاخصی وجود دارد که مشخص کند این کردار امام حقیقت است، وآن یکی تقیه؟! تا اختلاف وچالشی را که نعوذ بالله خود امام بوجود آورده از میان برداشته شود؟! شما معتقدید که امام آمده تا اختلافات مردم را از بین ببرد اما می بینیم که متأسفانه خود امام قصدا با گفتار خلاف حقیقت وکردار خلاف حقیقتش اختلاف بوجود می آورد وپیروانش را دچار شگفتی وسردرگمی می کند!

احتیاج امام به پیروانش برای رفع اختلاف:

لذا امام به پیروانش احتیاج پیدا کرد تا اینکه آنها کتاب تألیف کنند وبا گمان وتخمین به رفع اختلاف بپردازند، آری پیروان ائمه با تألیف کتاب وبیان اینکه کدام گفتار وکردار امام حقیقت است وکدام تقیه؟، تلاش کردند اختلاف ومشکلی را

که امام خودش بوجود آورده! را از بین ببرند، چنانکه طویس هر دو کتابش التهذیب والاستبصار را به همین منظور تألیف کرده است.

پس این پیروان ائمه نعوذ بالله از خود امامان شجاعت بیشتری داشته اند! زیرا اینها چیزی را که امام نتوانسته با صراحت بیان کند بیان کرده اند، بنابر این نفع وفایده این پیروان از خود امامان برای امت بیشتر بوده است!! زیرا اینها توانستند اختلافی را از بین ببرند که امام نتوانست!!

طویس که او را شیخ طائفه (یعنی استاد مذهب شیعه) می نامند در مقدمه کتابش التهذیب می نویسد:

«یکی از دوستان که حقش بر ما واجب شده - که خدایش تایید کند- پیرامون احادیث اصحاب ما - که خدایشان تایید کند وبرگذشتگانشان رحم نماید- وآنچه که از اختلاف وتفاوت ومنافات وتضاد در این احادیث وجود دارد با ما صحبت وگفتگو کرد، تا جاییکه تقریبا هیچ روایتی نیست مگر اینکه در مقابل، ضد آن وجود دارد، وهیچ حدیثی نیست مگر اینکه در مقابل، حدیث دیگری آنرا نفی می کند، تا جاییکه مخالفان

ما این امر را از بزرگترین ضعفهای مذهب ما قرار داده اند،...»[۱].

پس ملاحظه می فرمایید که شیخ طائفه واستاد مذهب شیعه چگونه اعتراف می کند که هیچ روایتی نیست مگر اینکه در مقابل آن، روایت دیگری وجود دارد که آنرا نقض می کند، این بود که عقل بعضی از عاقلان مذهب شیعه را بیدار نمود وچنانکه اعتراف کرده مذهب شیعه را رها نمودند.

چرا امام بعدی تقیه امام قبلی را بیان نمیکرد؟:

پرسش این است که اگر امام اول بنا به هر مجبوری مطلبی را از روی تقیه بر خلاف حقیقت فرمود چرا امام بعد از ایشان برای مردم روشن نمی کند که فلان مطلب را امام از روی تقیه فرموده وحقیقت چیز دیگری است؟! چرا هر امام تقیه امام قبلی را مشخص نکرد تا در نتیجه اینهمه روایت متناقض روی هم انباشته نشود ونیازی نباشد که علمای مذهب شیعه آستین بالا برنند وبدون اینکه دلیل وبرهانی از ائمه داشته باشند فقط از روی تخمین وگمان روایات ائمه را خوب وبد کنند، ما از کجا

(۱) تهذیب احکام ۱: ۲-۳.

بدانیم که آنچه فلان عالم شیعه نوشته درست است یا غلط؟! یا اصلا تقیه نیست وحقیقت است؟!

پس بنابراین فلان عالم شیعه است که شایستگی امامت دارد! زیرا که او تناقضات مذهب شیعه را بر طرف کرده بلکه او باید امام الأئمه نامیده شود زیرا که تناقضات تمام اقوال ائمه را بر طرف نموده است!! پس این پرسش هم بجاست که ائمه ای که مردم را دچار شگفتی وسردرگمی کرده اند که بعضی پیروان مذهب شیعه در نتیجه این تناقضات از مذهب دست کشیده ومی کشند چگونه شایستگی دارند که امام نامیده شوند؟! اما ما اهل سنت ودوستداران واقعی اهل بیت رحمة الله علیهم عقیده داریم که امامان از این دروغهای شاخداری که با یکدیگر در تناقض آشکار قرار دارند پاك ومبرا هستند، این کالای کساد دروغ سازان ودروغ فروشان ارزانی خودشان باد.

۷- پرسش مهمتر اینکه وقتی تقیه را دین می دانیم پس شجاعت کجا رفت؟! مگر نه این است که از شروط امامت این است که امام شجاعترین مردم باشد؟! در صفات امام که چنین ادعا شده است.

شیخ مفید می نویسد:

«و یجب أن یکون الإمام أشجع رعیته» «واجب است که امام شجاع ترین پیروانش باشد»[۱].

پس امامی که حقیقت را نگوید چه شجاعتی دارد؟!

تقیه وعلم غیب:

۸- پرسش دیگر اینکه در صورت پذیرش تقیه به عنوان بخشی از دین پس علم غیب کجاست؟! مگر نه این است که ادعا می کنند امام غیب می داند وبرای آن دهها وصدها حدیث وروایت جعل کرده اند؟! پس وقتی امام از روی تقیه واز ترس اینکه مبادا سؤال کننده، جاسوس حکومت باشد برخلاف حقیقت وبر خلاف عقیده باطنی اش فتوا میدهد تا به او وانمود کند که او نه امام است ونه عالم! بلکه یك فرد عادی یا از اهل سنت است! پس علم غیب امام کجا رفت؟! امامی که علم غیب دارد نباید بداند که شخص سؤال کننده از ارادتمندان امام است یا جاسوس ودشمن ایشان؟!

(۱) الاقتصاد ص۳۱۲.

شیعیان اثناعشری با توجه به دهها وصدها روایت جعلی ودروغین شان در این باب مدعی هستند که امام علم غیب میداند، آنچه در گذشته اتفاق افتاده! وآنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد! وآنچه که اکنون دارد اتفاق می افتد! همه را می داند!! وهرگاه بخواهد چیزی را بداند می داند!! آیا امام با این همه علم ودانش فوق العاده نمی داند که این کیس که آمده، از ایشان سؤال یا مطلبی بپرسد از دوستان وارادتمندان ایشان است یا خیر؟!

کلینی می نویسد:

«باب إذا شاء الأئمه علیهم السلام أن یعلموا الغیب علموا»[1].

«باب در باره اینکه ائمه علیهم السلام هرگاه بخواهند غیب بدانند، می دانند».

«باب أن الأئمه علیهم السلام یعلمون ما کان وما یکون وأنهم لا یخفی علیهم الشیء صلوات الله علیهم».

(۱) اصول کافي ۱/۲۵۸.

«باب در باره اینکه ائمه علیهم السلام آنچه در گذشته بوده وآنچه در آینده خواهد بود همه را می دانند، وهیچ چیزی بر آنها پنهان نمی ماند»[1].

«باب أن الأئمه علیهم السلام لو ستر علیهم لأخبروا کل امرئ بما له وما علیه».

«باب در باره اینکه اگر اسرار ائمه علیهم السلام حفظ شود قطعا ضرر وفایده هرکس را به او خبر خواهند داد»[2].

امام از روی قصد حق را پنهان می کند!:

۹- پرسش دیگر اینکه این بیچاره ای که آمده از امام فتوا بپرسد وامام از روی تقیه چیزی را بر خلاف حقیقت وبرخلاف عقیده صحیح ودرست خودش به او فرموده، واو به گمان اینکه این مطلب از امام معصومی صادر شده که از طرف خدا تعیین گردیده است، نخواسته وندانسته به یك مطلب وعقیده باطل عمل کرده تکلیفش چیست؟ او چه تقصیری دارد؟!.

(۱) اصول کافي ۱/۲٦۰.
(۲) اصول کافي ۱/۲٦٤.

او برای اینکه خدا را به یکتایی بپرستد واز شریعت محمد صلی الله علیه وآله وسلم پیروی کند به کس دیگری اعتماد نکرد که سؤالش را از او بپرسد بلکه به سراغ امام معصومی رفت که از دروغ وخطا واشتباه چه از روی قصد وچه از روی فراموشی منزه وپاك است!!

اما متأسفانه به دام تقیه افتاد وامام معصوم وپاك از دروغ وخطا طبعا به ناچار واز روی اجبار به او فتوای خلاف حقیقت داد!! یعنی بر خلاف حقیقت ومخالف عقیده باطنی خودش او را ارشاد وتوجیه فرمود!!! گناه این بیچاره مسکین چیست؟!!

اگر امام نمی تواند حق بگوید باید ساکت باشد:

۱۰- این واقعیت خیلی روشن وآشکار است که در صورت چنین معضلی که امام به هر دلیلی قدرت وتوانایی گفتن حق وبیان حقیقت را ندارد، به جای گفتن باطل وخلاف حق، بهتر است خاموش بماند، تا باعث گمراهی مردم نا آگاه نگردد. وخدای نکرده مورد نکوهش الله قرار نگیرد. طبعا امامان عالم به

قرآن بوده ومیدانستند که خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید[۱]:

«بگو آنان که بر الله دروغ میبندند، رستگار نمیشوند، [آن] بهرهای در دنیاست، آن گاه بازگشتشان به سوی ماست، سپس [طعم] عذاب سخت را به [سزای] آنکه کفر میورزیدند به آنان میچشانیم».

ودر جاي يدگري می فرماید[۲]:

«جز این نیست که کسانی افتراء می کنند که به آیات خداوند ایمان ندارند وهمین گروه دروغگویانند»

پس کسانی که به خداوند متعال دروغ وافتراء می بندند وادعا می کنند که این دروغ وافترای آنان دین الله متعال است تا بدینویسله جان وزندگی خود شان را نجات دهند، در حالیکه آنها مأمور ومکلف به تبلیغ وبیان دین الله هستند این عده(که دروغهایشان را به امامان بزگوار نسبت مي دهند) افتراء کنندگان بر خدا هستند، اینها چند روزی در این دنیا از نعمت

(۱) آیه۶۹-۷۰ سوره ونس.
(۲) آیه۱۰۵ سوره نحل.

های خداوند استفاده خواهند کرد وسپس به سوی خداوند باز خواهند گشت خداوندی که برای آنان عذاب سخت ودردناکی در نظر گرفته است.

این سرانجام دروغگویان خواهد بود. اما اهل بیت رضوان الله علیهم که سلاله پاك رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هستند از این دروغگویان ودروغ های آنان متنفرند، اهل بیت از خانواده پاك وراستگویی هستند که سرور وسردار وتاج سر همه مخلوقاتند. ورسول مکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرموده اند: (من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیقل خیرا او لیصمت) «هرکس به خداوند وروز آخرت ایمان دارد باید سخن خیر بگوید یا خاموش باشد»[1].

تناقض معصوم! در داستانی حقیقی:

اما بیایید با هم به این داستانی که نوبختی از علمای معروف شیعه اثناعشری از یکی از امامان نقل می کند توجه کنیم:

«یکی از شیعیان به نام عمر بن ریاح خدمت امام رفت تا

(۱) صحيح بخاري ۵۵۵۹ وصحيح مسلم۶۷

مسئله ای بپرسد سؤالش را پریسد ورفت، سال بعد آمد وعین همان مسئله را از همان امام پریسد، اما امام اینبار جواب دیگری برکعس جواب قبلی به او داد، پرسشگر شیعی را این پاسخ ناپسند آمد وگفت: این پاسخ شما کعس پاسخی است که سال گذشته به من دادید!! امام فرمود: پاسخ ما از روی تقیه بوده است!

عمر بن ریاح شیعی در باره امامت امام دچار شك وتردید گردید. وقتی از حضور امام بیرون رفت شخصی از شیعیان به نام محمد بن قیس را دید وجریان را به او بازگفت واضافه کرد خدا شاهد است که من هدفی جز عمل کردن به فتوای ایشان نداشته ام بنابر این هیچ دلیلی وجود ندارد که ایشان از روی تقیه به من فتوا داده باشند!!.

محمد بن قیس گفت شاید کیس دیگری در مجلس حضور داشته که امام از او تقیه کرده! گفت اتفاقا در هر دو مجلیس که من از ایشان پریسدم هیچکس دیگری جز من حضور نداشت! اما فکر می کنم هر دو مرتبه بدون علم پاسخ داده(نعوذبالله)، وبار دوم یادش نبوده که قبلا چه پاسخی داده تا مثل همان پاسخ بدهد. بنابر این از امامت ایشان برگشت

وگفت: کیس که به باطل فتوا دهد نمی تواند امام باشد. فرجع عن امامته وقال: لا یکون اماما من یفتی بالباطل»[1].

طبعا کیس که به باطل فتوا دهد، نمی تواند امام باشد. آیا شیعیان این حقیقت را می دانند واز این روایات دروغینی که به اهل بیت نسبت داده شده اعلان بیزاری می کنند؟!.

کلینی از زراره بن أعین روایت می کند که گفت:

«یك مسئله از امام باقر علیه السلام پریسدم وبه من جوابی داد، سپس مردی آمد وهمان مسئله را پریسد وبر خلاف جوابی که به من داده بود به او جواب داد، پس از آن مرد دیگری آمد وبه او جواب سومی داد مخالف آن دو، چون آن دو مرد بیرون شدند، گفتم یابن رسول الله! دو تن عراقی از شیعیان شما آمدند ویك مسئله پریسدند وبه هر کدام جواب دیگری دادید؟ فرمود: ای زراره! این محققا برای ما بهتر است وشما را وما را پایدارتر می کند، واگر همه شما شیعیان یکرأی باشید، مردم به وحدت واعتقاد شما نسبت به ما پی می برند، وزندگی ما وشما متزلزل وناپایدار می شود، گوید پس از آن به امام صادق علیه السلام

(۱) فرق الشیعه ص۵۹–۶۱

گفتم: شما اگر شیعیان خود را بر نوك نیزه وبر آتش برانید انجام می دهند، وبا این حال جوابهای مختلف به آنها می دهید؟! گوید همان جواب پدرش را به من داد»[1].

این وصدها نمونه دیگر تناقضاتی است، که در فتاوای ائمه وجود دارد، آیا واقعا درست است که نعوذ بالله امام خلاف حقیقت می گفته؟! حاشا وکلا، چنین چیزی هرگز قابل تصور نیست واز

اخلاق آن بزرگواران که از بهترین شخصیتهای اهل بیت بوده اند بیسار بعید است.

۱۱– پرسش دیگر اینکه مردم وقتی فهمیدند که تقیه دین است، پس چگونه به امامشان اعتماد کنند، وچگونه تشخیص دهند که کدام فرموده امام تقیه وکدام حقیقت است؟!

شیعه بر خلاف اهل سنت عمل مي كند!:

۱۲– جاعلان ودروغ پردازان که می خواستند شیعیان را از سایر امت اسلامی جدا کنند روایاتی ساختند

(۱) اصول کافی ۱، ۶۵.

ودروغهایی جعل کردند که بر اساس آن: هرکس نمی تواند حضور امام برسد یا در دو مسأله متفاوت نمی تواند حق را تشخیص دهد ببیند که اهل سنت چه می کنند هر کاری آنها کردند این فرد شیعه کعس آنرا انجام دهد!!.

«عمر بن حنظله گوید از امام ششم علیه السلام پریسدم دو مرد از هم مذهبان ما در باره دین یا ارث اختلاف کردند چه کنند؟... گفتم، قربانت گردم اگر دو نفر مجتهد، هر دو حکم خود را موافق کتاب وسنت تشخیص دهند ولی یکی از دو رای، موافق عامه باشد ودیگری مخالف عامه بکدام یك از دو خبر عمل شود؟ فرمود: آنکه مخالف عامه است مایة رشد وهدایت است...» !![1].

این از عجیب ترین قواعد دینی در مذهب شیعه است که به خدا سوگند اهل بیت رحمة الله علیهم از آن بیزارند پس باید گفت: چه نیازی وجود دارد که کیس پیش امام برود وفتوا

(۱) الکلینی/ اصول کافي ۱ / ۶۷–۶۸، ابن بابویه قمي / من لا یحضره الفقه ۳ / ۵، طوسي/التهذیب ۶ / ۳۰۱، طبرسي/ احتجاج ص۱۹٤، الحر العاملي /وسائل الشیعه ۱۸ / ۷۵–۷٦.

بخواهد خودش ببیند هر کاری که اهل سنت انجام می دهند کعس آنرا انجام دهد!!

تقیه منصب امامت را لغو می کند:

۱۳– اجازه دهید پرسش دیگری مطرح کنیم که اگر امام از طرف خداوند منصوب وتعیین شده تا اینکه از دین حفاظت کند وآنرا به مردم ابلاغ نماید پس چرا تقیه می کند؟!

اگر می گویند تقیه برای حمایت امام از زندان وشکنجه وشهادت است! باید گفت این استدلال درست نیست وامامی که مسئولیت خطیری چون تبلیغ دین را به عهده دارد مانند پیامبران علیهم السلام باید آنرا به مردم برساند، حتی اگر زندان وشکنجه ومرگ در انتظارش باشد، زیرا کسانی که مانند پیامبران علیهم السلام از طرف خداوند مکلف به تبلیغ دین می شوند، هرگز مجاز نیستند که به خاطر ترس از مردم مأموریت شان را ترك کنند.

خداوند متعال در وصف پیامبران بزرگوارش می فرماید[1].

(۱) آیه۳۹ الأحزاب ۳۹.

« کسانی که رسالت (پروردگار شان) الله را (به مردم) می رسانند وفقط از او می ترسند وجز خداوند از هیچ کس دیگری نمی ترسند وخداوند برای حسابریس کافی است » .

در کجای قرآن چنین مضمونی می توان یافت که فلان پیامبر الهی از ترس مردم ـ که تقریبا همه پیامبران علیهم السلام هم با خطر مواجه بوده اند ـ حق را به صراحت به مردم نگفته واز تقیه استفاده کرده باشد؟!

شما عقیده دارید که امامت مانند نبوت است یعنی اینکه امام هم در شجاعت وهم در احساس مسئولیت مانند پیامبر است پس در تبلیغ امامت وادای مسئولیت هم باید مانند پیامبر علیه السلام شجاع ونترس باشد وتبلیغ دین وخشنودی پروردگارش باید از جانش نیز برای او عزیزتر باشد جایی که دین خدا ضایع شود زندگی پیامبر وبه ادعای شما وصی پیامبر چه ارزشي دارد؟!

١٤– هر کس می تواند بپرسد که وقتی امام مانند سایر پیروانش هیچگونه مسئولیتی درتبلیغ دینش تحمل نمی کند پس فایده امامتش چیست؟!

١٥– بازهم پرسشي مطرح می شود که به ادعای شما وقتی امام این همه قدرت فوق العاده وتوانایی های

خارق العاده دارد که حتی در تصور نمی گنجد وبلکه تمام این جهان هستی در تصرف امام قرار دارد!! پس چه نیازی به تقیه دارد؟!

بیایید در پایان با کتاب « مدینه المعاجز » از آقای هاشم بحرانی آشنا شویم که شما را به شدت شگفت زده خواهد کرد، ایشان برای علی بن ابی طالب رضی الله عنه بیش از پانصد(٥٠٠) معجزه بر شمرده است!!!.

پس ایشان که پانصد معجزه در اختیار داشت چرا از آن در راه نصرت یدن ودفاع از حق ونشر عقیده اش استفاده نکرد؟!

ما معتقیدم شخصیتهایي که منصب تخیلی امامت به آنان نسبت داده شده انسانهای بزرگوار، وارسته واز دوستان واولیاي خداوند بوده اند ومانند سایر مؤمنان زندگی عادی داشته اند، البته آنها بندگان عابد ونیکوکاری بوده وهیچ اطلاعی از افسانه امامت نداشته وهرگز مدعی آن نبوده اند .

امامت بعدها از سوی دیگران! به آنان نسبت داده شده، آنها نه قدرت خارق العاده داشته ونه دارای معجزه بوده اند، اگر چنین ادعایی واقعیت می داشت وضعیت به گونه دیگری می بود

وقطعا آنان با معجزات وتوانایی های خارق العاده شان جلو دشمنانشان می ایستادند وهرکس مانع تبلیغ دین ودعوت حق می شد را از سر راه برمی داشتند، وبا کسانی که به آنها دروغ وتهمت وافتراء می بستند تصفیه حساب می کردند!.

لیکن ما عقیده واطمینان وباور کامل داریم که خداوند روزی را وعده داده که همه انسانها از قبرهایشان بلند خواهند شد وآنچه در یسنه ها پنهان بوده آشکار شده وخداوند همه تهمت زنندگان وجاعلان ودروغگویان را به سزای اعمالشان خواهد رساند.

١٦- پرسش دیگر اینکه موضع علمای شیعه که به مردم فتوا می دهند در باره تقیه چیست؟! آیا مانند امامان شان تقیه می کنند یا خیر؟ اگر از تقیه استفاده می کنند پس مردم چگونه به فتاوای آنها اعتماد کنند؟! واگر تقیه نمی کنند چرا؟ آیا اینها از امامانشان شجاعترند یا اینکه به تقیه ایمان ندارند؟!.

مشخص است که شیعیان در طول تاریخ جز مدت کوتاهی در حکومت آل بویه وصفوی واینك در سه دهه اخیر پس

از ظهور حکومت شیعی ایران، همیشه در حالت ترس وخوف زندگی می کرده اند وهمیشه نیاز به تقیه داشته اند.

وانگهی بنابر روایات واقوال علمای شیعه تقیه دین است، اگر علماء به آن عمل کنند از چشم مردم می افتند وفتاوای شان مشکوك وغیر قابل اعتماد می شود. واگر به آن عمل نکنند کارکرد وجایگاه ائمه مشکوك وضعیف خواهد شد وپیروانشان از آنها شجاعتر معرفی خواهند شد که اینها به تقیه عمل نکرده اند اما ائمه برای حفظ جان واز ترس دشمنانشان به تقیه پناه برده اند!!

١٧- در پایان اجازه دهید این مطلب را روشن کنیم که برای کسانی که مسئولیت بیان وتبلیغ دین را به عهده داشته باشند، بیان نکردن وپنهان کردن حقایق دین، یا اصطلاحا کتمان حق از بزرگترین گناهان بشمار می رود.

خداوند متعال در این باره می فرمایند[١].

«قطعا کسانی که نشانههای روشن وهدایتی را که ما نازل کردهایم ـ پس از آنکه آن را برای مردم در کتاب [آسمانی] روشن

(١) البقره١٥٩ و١٦٠

ساختهایم ـ پوشیده میدارند، ایناننـد که الله آنان را لعنت میکند ولعنت کنند گان [از مردم وفرشتگان نیز] آنان را لعنت میکنند مگر کسانی که توبه کردند و[بیدهای گذشته] را اصلاح نمودند و[حقیقت را برای مردم] روشن ساختند . پس ایناننـد که از آنان در میگذرم ومنم توبه پذیر مهربان » .

پس چگونه میتوان تصور کرد امامی که از طرف خداوند منصوب شده نعوذ بالله مرتکب چنین عمل زشتی شود که در نتیجه آن دین ضایع شود؟! هرگز چنین تصوری را نمی توان وارد دانست وآن بزرگواران از این تهمت ها پاك ومبرا هستند . از خداوند متعال می خواهیم که حق را به رنگ حق به ما بنمایاند وتوفیق پیروی عنایت فرماید . وباطل را به رنگ باطل به ما نشان دهد وتوفیق گریز از آن را به ما عنایت فرماید . آمین.

●●●●●

مسئله ششم
توانائی های خارق العاده

در کتاب های روایی شیعه دهها وبلکه صدها حدیث وروایت وجود دارد که توانایی های خارق العاده ای به ائمه نسبت می دهد! بلکه بنا بر ادعاي این روایات هیچ چیزی در جهان نیست مگر اینکه در تصرف ویسطرة امام است!!.

آیت الله خمینی در این زمینه می نویسد :

« برای امام مقامات معنوی هم هست که جدا از وظیفة حکومت است، وآن مقام خلافت کلی الهی است، که گاهی در لسان ائمه علیهم السلام، از آن یاد شده است. خلافتی است تکوینی که به موجب آن جمیع ذرات در برابر« ولی أمر» خاضعند . از ضروریات مذهب ماست که کیس به مقامات معنوی ائمه نمی رسد، حتی ملك مقرب ونبی مرسل »!!![۱].

به بعضی از این معجزات خارق العاده توجه فرمایید :

(۱) حکومت اسلام،ص ۱۰۵

زمین لرزه را علی متوقف می کند؟!:

کاشانی از مفسران شیعه اثناعشری این قصه را چنین نقل می کند:

«از فاطمه علیها السلام روایت شده که فرمود: در زمان ابوبکر زلزله آمد مردم نزد ابوبکر وعمر رفتند دیدند که آنها از ترس خانه هایشان را رها کرده وبه سوی علی علیه السلام می شتابند، مردم هم بدنبال آنها در حرکتند تا اینکه همه نزد خانه علی ریسدند، علی علیه السلام بدون اینکه از وضعیت موجود پروایی داشته باشد از خانه بیرون آمد، علی حرکت کرد ومردم هم در پی ایشان راه افتادند، تا اینکه به یك بلندی ریسدند، علی روی آن بلندی نشست ومردم هم اطراف او نشستند، در حالیکه همه به دیوار های شهر که از شدت لرزه به جلو وعقب می رفت نگاه می کردند!! علی به آنها فرمود: گویا شما از آنچه دیده اید وحشت زده اید؟! گفتند: چگونه وحشت زده نباشیم، ما که هرگز چنین چیزی ندیده ایم! ایشان لبانش را تکان داد ودست بر روی دست شریفش زد وخطاب به زمین فرمود: ترا چه شده؟! آرام باش! پس زمین به اجازه خداوند آرام شد! مردم از آنچه دیدند بیش از تعجب اولشان وقتی که بی پروا از خانه

بیرون آمد شگفت زده شدند!! فرمود: مثل اینکه از کار من تعجب کردید؟ گفتند: بله! فرمود: منم آن انسانی که خداوند فرموده است (إذا زلزلت الأرض زلزالها وأخرجت الأرض أثقالها وقال الإنسان مالها) منم آن انسان که به زمین خطاب می کند ومی گوید: ترا چه شده؟ (یومئذ تحدث أخبارها) آنروز(قیامت) زمین اخبارش را به من بازگو می کند!!»[1].

پس ملاحظه می فرمایید که ائمه چه قدرت وتوانایی فوق تصوری داشته اند!! اینکه با این وجود، چرا همیشه مظلوم بوده اند معلوم نیست! ما نمی دانیم!!.

علی بر ابرها سوار می شود!!.

ملا باقر مجلیس در داستان مفصلی می نویسد:

«علی به دو ابر اشاره کرد که هر کدام آنها به شکل فرش پهن شده در آمد، بر یکی خودش سوار شد وبر دیگری یارانش، مانند سلمان ومقداد وغیره. علی در حالیکه بر ابر سوار بود فرمود: من چشم خدا در زمین او هستم!! من زبان گویای خدا در میان مخلوقاتش هستم!! من نور خدا هستم که هرگز خاموش

(١) تفسیر صافي ص٥٧١.

نمی شود!! ومن دروازه خدا هستم که از آن به او می توان ریسد! وحجت او بر بندگانش هستم!!»

«أنا عين لله في أرضه، أنا لسان الله الناطق في خلقه، أنا نور الله الذي لا يطفأ، أنا باب الله الذي يؤتى منه، وحجته على عباده»[1].

این داستان مفصل همچنان بگونه شگفت انگیزی ادامه می یابد، ویاران علی در باره معجزات پیامبران از ایشان می پرسند وایشان می فرماید: من بزرگتر از این به شما نشان خواهم داد!! تا اینکه فرمود:

«قسم به ذاتی که دانه را شکافت وگیاه را رویاند من از ملکوت آسمانها وزمین آنقدر در اختیار دارم که اگر بخشی از آنرا بدانید دلهای شما تحمل آنرا نخواهد داشت!! اسم اعظم خداوند هفتاد ودو حرف دارد، آصف ابن برخیا يك حرف آنرا در اختیار داشت که وقتی آنرا به زبان آورد زمین میان او ومیان تخت بلقیس تا شد وبهم در نوردید تا آنکه تخت بدستش ریسد وسپس زمین بحال خود برگشت این کار در کمتر از چشم بهم

(۱) بحار الأنوار ۲۷ / ۳٤.

زدن انجام شد، هفتاد ودو حرف از اسم اعظم نزد ماست ويك حرف آن مخصوص خداست که برای خویش در علم غیب برگزیده است»[1].

اما اگر این ادعاها درست می بود حتما در زندگی ائمه به اصطلاح دوازده گانه اثری از آن نمودار می شد. خود حضرت علی رضی الله عنه به ادعای روایات شما چگونه به اجبار از ایشان بیعت گرفته شده؟! تصویری که روایات شما از ایشان بدست می دهد نعوذ بالله آنقدر زشت است! که نه تنها ایشان که حتی به شخصیتی که در شجاعت وعزت نفس وقوت ایمان خیلی پایین تر از ایشان هم باشد نمی زیبد!!

به گردن علی طناب انداخته می شود!!:

روایات شیعه ادعا می کنند که به گردن علی نعوذ بالله طناب انداخته شد وایشان را کشان کشان بردند تا با أبوبکر رضی الله عنه بیعت کند!! در نمایشنامه عجیب ومسخره ای در کتاب سلیم بن قیس هلالي آمده است که ادعا می کند:

(۱) بحار الأنوار ۲۷ / ۳۷.

« . . . . أبوبكر (رضی الله عنه) غلام خودش قنفذ را نزد علی فرستاد تا اینکه ایشان را جهت بیعت احضار کند . علی نیامد، ابوبکر به قنفذ گفت: برگرد، اگر از خانه بیرون آمد دست نگه دار وگرنه در خانه اش به او هجوم بیاور، واگر مانع شد خانه را بر سرشان به آتش بکشید! قنفذ ملعون آمد وبا اصحابش بدون اجازه به خانه هجوم آوردند، علی علیه السلام سراغ شمشیرش رفت، ولی آنان زودتر به طرف شمشیر آنحضرت رفتند، وبا عده زیاد شان بر سر او ریختند، عده ای شمشیرها را بدست گرفتند وبر آنحضرت حمله ور شدند، واو را گرفتند وبر گردن او طناب انداختند!! حضرت زهراء علیه السلام جلو درخانه، بین مردم وامیر المؤمنین علیه السلام مانع شد، قنفذ ملعون با تازیانه به آنحضرت زد، بطوری که وقتی حضرت از دنیا می رفت در بازویش از زدن او اثری مثل دستبند بر جای مانده بود، خداوند قنفذ را وکیس که او را فرستاد لعنت کند!!.

سپس علی علیه السلام را بردند وبه شدت او را می کشیدند، تا آنکه نزد ابوبکر رسانیدند، . . .این در حالی بود که علی علیه السلام فرمود: بخدا قسم، اگر شمشیرم در دستم قرار می گرفت می دانستید که هرگز به این کار دست نمی یابید . . . .

عمر بصورت اهانت آمیزي گفت: بیعت کن واین اباطیل را رها کن. علی فرمود: اگر انجام ندهم شما چه خواهید کرد؟ گفتند: تو را با ذلت وخواری می کشیم! . . . . .سپس عمر گفت: برخیز ای فرزند ابی طالب وبیعت کن! حضرت فرمود: اگر انجام ندهم چه خواهید کرد؟ گفت: بخدا قسم در این صورت گردنت را می زنیم! امیر المؤمنین علیه السلام سه مرتبه حجت را بر آنان تمام کرد، وسپس بدون آنکه کف دستش را باز کند دستش را دراز کرد!!. ابوبکر هم روی دست او زد وبه همین مقدار از او قانع شد. علی علیه السلام قبل از آنکه بیعت کند در حالیکه طناب بر گردنش بود خطاب به پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم صدا زد: « ای پسر مادرم، این قوم مرا خوار کردند ونزدیك بود مرا بکشند »[١].

آیا این چهرهٔ زشت ورسوا به علی ابن ابی طالب رضی الله عنه آن بزرگمرد ایمان وصداقت وشجاعت می زیبد؟!

چرا علی از آن معجزات استفاده نکرد؟!:

پرسش هر انسان عاقل در اینجا این است که پس چرا علی بن ابی طالب رضی الله عنه از آن توانایی های خارق العاده اش

(١) کتاب سلیم بن قیس ص ٨٣–٨٩

اولا برای حمایت خودش وسپس برای نصرت دین ودفاع از عقیده اش در طول ۲۵ سال خلافت خلفای راشدین رضی الله عنهم سپس در زمان معاویه رضی الله عنه استفاده نکرد؟! بویژه در زمان معاویه که عملا جنگی هم در گرفت وایشان (علی رضی الله عنه) با اینکه شمشیرش را در اختیار داشت (به دلیل خیانت شیعیانش)نتوانست پیروز شود! آیا لازم نبود در آن شرایط سخت ودشوار که شیعیان ومدعیان محبت وپیروی هم ایشان را تنها گذاشته بودند حضرتش از معجزات خارق العاده وتوانایی های شگفت انگیزی که در اختیار داشتند (اگر می داشتند) استفاده می کردند؟!!.

شما که معتقدید امامت اصلی از اصول دین است که هر کس به آن عقیده نداشته باشد کافر است!! وهرکس آنرا رد کند کافر است!! وهرکس آن را برای غیر ائمه قبول داشته باشد کافر است!! پرسش این است که علی رضی الله عنه با اینکه سلاح الهی!! را در اختیار داشته ومي يدده که مردم کافر می شوند چگونه به کفر وارتداد امت راضی می شود اما از آن معجزات وتوانايي هايش استفاده نمیکند؟!.

اگر می خواهید بگویید که خداوند به ایشان دستور نداده! می پریسم پس خداوند این معجزات خارق العاده را چرا به ایشان عنایت فرموده؟! فقط برای تفاخر؟! یا برای اینکه هنگام لزوم جهت نصرت دین وعقیده اش از آن استفاده کند؟! وانگهی چگونه ممکن است که خداوند امامت را که اصل مهمی از اصول دین است را به کیس عنایت کند واسباب ووسایلی هم برای نصرت وکمك او در اختیارش بگذارد اما اجازه استفاده آنها را از او سلب کند؟! این منطق را هیچ عقل سالمی نمی پذیرد.

وحسن وحسین چرا از معجزات استفاده نکرد؟:

جالب اینکه حسن ابن علی رضی الله عنه از امامت به نفع معاویه رضی الله عنه کناره گیری کرد! وبا کمال میل راضی شد که ایشان وتمام پیروانش از معاویه رضی الله عنه اطاعت کنند، قطع نظر از ارتشی که با علی رضی الله عنه برای مرگ بیعت کرده بودند وهنوز دست به شمشیر هم نبرده بودند که (به نوشته تاریخ طبری) تعداد شان نزدیك چهل هزار مرد جنگی بود، واینك در اختیار حضرت حسن بود.

پس وقتی به ادعای شما معاویه رضی الله عنه نعوذ بالله کافر بود وحضرت حسن سلاح الهی وربانی در اختیار داشت که

می توانست جهان را تسخیر کند وطبعا معاویه وتمام مخلوقات روی زمین را شکست دهد وعلاوه بر آن چهل هزار مرد جنگی نیز در اختیار داشت، پس چرا از این سلاح ربانی ومعجزات خارق العاده استفاده نکرد؟! آیا بازهم می توان گفت به دلیل اینکه خداوند ایشان را از استعمال آن سلاح ربانی باز داشته بود؟! کدام عقل سالم چنین استدلالي را باور می کند؟!

میلیونر پا برهنه!:

شخص پابرهنه ای را تصور کنید با لباسهای کهنه وفرسوده ورنگ زرد وشکم گرسنه وآواره، حتی کلبه ای ندارد با خانواده اش شب را در آن سپری کند، ومجبور است در بیرون بخوابد، وهمه می بینند که فرزندان وخانواده اش هم مثل خودش فقیر وبیچاره هستند، وخود وخانواده اش به شدت نیازمند کمك دیگران هستند اما وقتی کیس از کنارش رد می شود ودلش به حال او می سوزد ومی خواهد کمکی به او ارائه کند ادعا می کند که بنده به هیچ کمکی نیاز ندارم، من خودم میلیونر هستم!! وهرگونه مال وامکانات در اختیار دارم!! می پریسد پس چرا از این مال وامکانات خود استفاده نمی کنی وبرای

خودت سر پناهی درست نمی کنی!! به وضع خود وخانواده ات نمی ریس؟ به نیازمندان کمك نمی کنی؟.

می گوید: من دوست دارم با زهد زندگی کنم؟!! شما مجبورید چنین شخصی را یا دروغگو! بدانید ویا دیوانه! چون در جهان عقلا غیر قابل درك وپذیرش است که شخصی بهترین انواع امکانات را بیش از تمام میلیونرهای جهان در اختیار داشته باشد اما نه خودش از آن استفاده کند نه خانواده اش از آن بهره ای ببرند ونه به نیازمندان جامعه کمکی بکند!!! فقط در بانکها ذخیره داشته باشد!!.

پس چنین وضعیتی با ادعاهای گزاف هرگز قابل درك وقبول نیست، یعنی اینکه این آقا یا واقعا دیوانه است ویا دروغ می گوید!! این در جهان مادی است. در جهان معنویت هم موضوع فرق چنداني نمیکند، شما مدعی هستید که ائمه قدرت وتوانایي فوق العاده ومعجزات خارق العادة در اختیار دارند! اما همه آنها همیشه ودر تمام مدت عمرشان به گفته خود شما در کمال مظلومیت ودر تنگنا وخفقان زندگی می کرده اند، حتی اجازه وجرأت اظهار دین وعقایدشان را نداشته اند! وپیروانشان نیز همواره مورد پیگرد وستم قرار داشته اند! اما ائمه هیچگاه از

توانایی های فوق العاده ومعجزات خارق العاده شان استفاده نکرده اند؟!! آیا این دروغ وتهمت وافتراء، به آن بزرگواران رضی الله عنهم نیست؟

پیروان ائمه چرا نپرسدند؟!

به ادعای شما ائمه همواره این توانایی های خود را به پیروانشان نشان می داده اند وآنها از دیدن این معجزات شگفت زده وبهت زده می شدند! اما هیچگاه کیس از میان پیروان از هیچکدام از ائمه نپرسد که شما که اینهمه قدرت وتوانایی ومعجزه در اختیار دارید وهم ما وهم شما ودین وعقیده مان در تنگنا وخفقان قرار داریم، پس چرا از این توانایی ها استفاده نمی کنید تا نفس راحتی بکشیم؟! عقل سالم اقتضا می کند که بگوییم این ادعاها نیز دقیقا مانند ادعای امامت، دروغهایی بیش نیست که بویسله جاعلان ودروغ پردازان به ائمه رضی الله عنهم نسبت داده شده است.

ما نمی دانیم که اینگونه موارد، عقل ودرك ووجدان کیس را بیدار خواهد کرد یا نه؟ انسانهای عاقل وزیرك اگر مطلبی بخوانند وبدانند که در آن فایده ای برایشان نهفته است حتما

پند می گیرند، اما کسانی که از نعمت حقیقی عقل محرومند ودر مهمترین وخطرناکترین بخش سرنوشت وزندگی شان یعنی دین وعقیده وزندگی دائمی وأبدی روز آخرت، به دیگران متکی هستند! وهمواره خود را به مغالطه می اندازند، وپذیرش حق برایشان سنگین ودشوار می نماید وقدرت وشهامت تصمیم گیری ندارند قطعا پشیمان خواهند شد، اما زمانی که پشیمانی سودی نداشته باشد.

●●●●●

مسئله هفتم
صحابه

ما أهل سنت عقیده داریم که صحابه رضی الله عنهم بعد از پیامبران علیهم السلام قطعا بهترین مخلوق خداوند هستند . بویژه خلفای راشدین ابوبکر صدیق، عمر فاروق، عثمان ذی النورین، وعلی مرتضی رضی الله عنهم أجمعین.

در این مورد اولا به قرآن کریم وسپس به سنت صحیح رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم استدلال می کنیم که مدح وثناء وستایش صحابه در تمام قرآن کریم وسنت مطهر می درخشد، وسپس به عقل سالم استدلال می کنیم که هر عقل سالمی می گوید :

بزرگترین مدرسه تاریخ که طراح وسرپرست آن خداوند حکیم دانا وقادر توانا، ومؤسس ومدیر ومعلم آن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم باشد دانش جویانش قطعا با نمره بیست وممتاز قبول می شوند . واستدلال دیگرشان بعد از قرآن وسنت وعقل سالم به تاریخ وواقعیتهای مندرج در آن است که در مدت کوتاهی توانستند تمام جهان را با اخلاق ومحبت به زیر یسطرة خود در آورند .

اما شیعیان اثناعشری عقیده دارند که مدرسه محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم شکست خورده وشاگردانش ـ جز تعداد اندکی که از عدد انگشتان یك دست بیشتر نیستند ـ همه مردود شده اند!!

در اصول کافی آمده است که:

« حمران بن اعین گوید: به امام باقرعلیه السلام گفتم: قربانت ما چه بیسار کم هستیم، اگر همه بر سر یك گوسفند فراهم شویم آن را تمام نمی کنیم؟ فرمود من برای تو شگفت آورتر از این را باز نگویم؟ همه مهاجرین وانصار رفتند جز– با دست خود اشاره کرد– سه تا، .... » (المهاجرون والأنصار ذهبوا إلا ثلاثه) »!!!

آیا چنین حکمی از روی عقل ومنطق درست است؟! عقل اگر از تأثیرات خارجی سالم بماند وصاحب آن در جستجوی حقیقت، صادقانه تلاش کند قطعا به توفیق خداوند حق را در خواهد یافت.

اینك ما سعی خواهیم کرد حقایقی را در این موضوع آنگونه که هست سلسله وار بیان کنیم:

اول: صحابه بویژه مهاجران قبل از درخشش نور اسلام مشرك بودند ودین پدران شان را داشتند، که خداوند به آنان لطف کرد واز میان آنان محمد صلی الله علیه وآله وسلم را به عنوان آخرین پیامبر فرستاد، این پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله وسلم از اولین روز بعثت، دین آنان را به باد انتقاد گرفت، وتخیلات آنان را سفیهانه توصیف نمود وعقاید شان را باطل اعلان کرد، قوم آنحضرت ایشان را تکذیب کردند، ودعوت ایشان را ناپسند پنداشتند واز پذیرش آن سرباز زدند، فقط عده کمی از آنان، علی رغم حسایست شدید جامعه، وبر خلاف موج عمومی مخالفت اقشار مختلف با یدن جیدد، دعوت توحید را قبول کردند ومسلمان شدند، وهمه پیامدهای این اقدام شجاعانه را به جان ودل خریدند.

خانواده وسران وبزرگان جامعه که خود را همه کاره مردم می دانستند این عده اندك را بدترین عذاب ها چشاندند واز خانه وکاشانه شان آواره کردند وآنقدر آنها را کتك زدند وشکنجه نمودند که بعضی در زیر شکنجه جان دادند وبلکه بعضی ها را به عمد به شهادت رساندند!.

آری! هر کس که مسلمان می شد از چشم سرداران قریش وجامعه اشرافی مکه می افتاد واو را از هم نشینی خود محروم می کردند ودر محاصرهٔ اقتصادی قرار میدادند، بعضی آنرا تحمل می کردند، بعضی را هم قبیله شان حمایت می کرد وبعضی با تحمل غربت ودوری وطن وخانواده وفرزندان مجبور می شد راه هجرت به حبشه را پیش گیرد.

جالب است بدانید که این مردان مؤمن ونمونه تاریخ هر گونه دشواری را تحمل می کردند، وبعضی ها همه چیزشان را از جمله جان عزیزشان را از دست می دادند بدون اینکه مال وامتیازی بدست آورند! یا منصب دنیوی کسب کنند.

این حقیقت را هیچ کس نمیتواند انکار کند نه شیعه وسنی، ومتأسفانه کتابهای شیعه از اخبار وحوادث این مؤمنان ورنجها ومشقتهایی که هنگام قبول ایمان تحمل کرده اند خالی است ولذا شیعیان، دقیقتر بگوییم بعضی علمای شیعه راحت می توانند این مؤمنان را به ارتداد ونفاق وغیره متهم کنند.

دوم: این مؤمنانی که اسلام را بویژه در روزهای اول دعوت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پذیرفتند از دو حال خارج

نیستند، یا از روی قناعت به این دین بزرگ وایمان عمیق به خدا ورسول گرامی اش صلی الله علیه وآله وسلم مسلمان شدند، وهرگونه رنج ومشقتی را تحمل کردند. یا اینکه چون غیب می دانستند! یا پیش بینی می کردند که این دین اسلام که امروز چند نفر بیشتر پیرو ندارد وهمه انسانهاي جهان دشمنش هستند روزی پیروز خواهد شد وقدرت وعزت بیدا خواهد کرد، لذا از روی نفاق وفریب به ظاهر وارد دائره اسلام شدند!! وتمام آن رنجها ومشقتها را از روی ریا وتظاهر تحمل کردند!!

برای اینکه موضوع بیشتر روشن گردد یك مثال نزدیك وملموس عرض می کنیم، آیت الله خمینی در زمان شاه سابق ایران، علیه سلطنت ظالمانه او به مبارزه پرداخت، واو در نتیجه، ایشان را آزار واذیت کرد ودرتنگنا قرار داد وزندانی کرد وسر انجام تبعید نمود، طبعا در آن زمان شاگردان وهوادارانی از آقای خمینی وجنبش مبارزاتی ایشان متأثر شده واز ایشان تبعیت می کردند. لذا آنها نیز مورد پیگرد قرار گرفتند ومانند خود آقای خمینی زندانی وشکنجه وآزار وآذیت شدند.

پرسش این است که آیا می توان در مورد سایر همفکران وهمرزمان آیت الله خمینی گفت اینها همه دروغگو وریا کارند،

واصلا به جنبش مبارزاتی آن زمان علاقه مند نبوده وآنرا قبول نداشتند! ولی چون حدس می زدند که رژیم شاه سقوط کند وانقلاب پیروز شود وآنها بتوانند به جایي برسند لذا تمام آن دشواری ها وسالها، زندان وشکنجه را فقط از روی ریا وتظاهر تحمل کردند؟!!! اگر امروز کیس چنین چیزی بگوید بلافاصله حرفش رد خواهد شد گرچه در عصر حاضر آنهم در بازی های یسایس ممکن است چنین موردی اتفاق بیفتد اما این احتمال خیلی ضعیف است.

اما جامعة آنروز قریش فرهنگ وتجربه وسواد جوامع امروزي را هرگز دارا نبود که حتی با کوچکترین وضعیف ترین احتمال هم بتوان چنین موردی را تصور کرد، پس وقتی تصور چنین چیزی در جنبش وانقلاب آقای خمینی ودوستانش حتی با احتمال خیلي ضعیف هم قابل تصور نیست، پذیرش چنین احتمالي در باره مهاجرین رضی الله عنهم را چگونه می توان تصور کرد؟!

سوم: اینکه انصار رضی الله عنهم وقتی از مدینه برای حج عازم مکه شدند وبا پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله وسلم ملاقات کردند ومسلمان شدند، وقتي نزد قومشان برگشتند وبه

عنوان نمایندگان مردم مدینه اسلام را به آنها عرضه کردند، بیساری از آنان مسلمان شدند. سپس در حج سال بعد عده دیگری مسلمان شدند وبا پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم بیعت کردند وتعهد نمودند که پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله وسلم را یاری کنند.

در حالیکه می دانستند که نه تنها قوم وقبیله آنحضرت که تمام اعراب با ایشان سر به دشمنی برداشته اند، پس در چنین شرایطي که رسول مکرم صلی الله علیه وآله وسلم هیچ حامی ومددکاری ندارند، چند نفری هم که با ایشان هستند مثل خودشان ضعیف وناتوان ودر معرض آزار وشکنجه قرار دارند. چنین بیعت وتعهدی به معنی این بود که آنها خود را برای جنگهای خطرناك وسختی آماده می کنند که جز خداوند هیچکس نمی داند نتیجه آن چه خواهد بود.

پس با توجه به این حقایق شما چه حدس می زنید؟ آیا مسلمان شدن انصار رضی الله عنهم أجمعین در آن شرایط دشوار وآمادگی برای جنگ وجهاد، از روی ایمان عمیق به خدا وپیامبرصلی الله علیه وآله وسلم بود یا اینکه آنها به این امید ایمان آوردند وبیعت کردند که می دانستند روزی پیامبرصلی الله علیه

سلم قدرت خواهد گرفت وبعد از ایشان قدرت وخلافت به اینها خواهد ریسد؟!

هر انسان عاقل وسالمی که به عقل وشخصیت خودش احترام بگذارد وآزادانه ومستقل فکر کند اعتراف خواهد کرد، که ایمان آوردن وبیعت نمودن آنان برای دفاع از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وآمادگی برای جنگ های تحمیلی آینده هیچ عامل وانگیزه دیگری جز باور عمیق وایمان کامل ومحبت فوق العاده به خدا ورسول گرامی اش صلی الله علیه وآله وسلم نداشته است.

چهارم: اینکه انصار رضی الله عنهم از برادران مهاجرشان که از مکه هجرت کرده وبه مدینه رفته بودند، با ایثار وفداکاری پذیرایی نمودند ودر خانه هایشان را به روی آنان گشودند، وهمه اموال وداشته هایشان را در خدمت آنها قرار دادند تا جاییکه یکی از انصار به برادر مهاجرش پیشنهاد کرد که هر کدام از دو همسرش را که می پسندد اشاره کند تا او طلاقش دهد وبرادر مهاجرش با او ازدواج کند.

به نظر شما این ایثار وفداکاری نمونه در تاریخ، سرچشمه گرفته از ایمان عمیق وخالصانه آنان به خدا ورسول گرامی اش

است یا به امید طمع وچشمداشت به مال ومنصبی که هیچ اطلاع وآگاهی از آمدن یا نیامدن آن ندارند؟!. آیا در تاریخ انسانهای نمونه ای از این قبیل سراغ دارید که به امید وانتظار دنیای تخیلی که به ظاهر اصلا قابل تحقق نیست با روحیه ای سرشار از فداکاری، مال خودشان را در شرایطي که خودشان به آن نیاز دارند، برای همفکران وهم عقیده هایشان بی دریغ خرچ کنند؟!

به اینگونه حقایق مجسم وزنده تاریخ با دید شك وتردید نگریستن به منزله پوچ دانستن همه حقایق موجود در این جهان هستی وسلب اعتماد از همه گذشته های مستند تاریخ بشر است. که لازمه چنین منطقی دیوانگی ونا بخردی عقلای جهان وسرانجام لجام گسیختگي عقل انسان است.

پنجم: قطع نظر از اینکه چه کیس زودتر مسلمان شده همه می دانیم ومی پذیریم که ابوبکر وعمر وعثمان وعلی رضی الله عنهم از اولین روزهای دعوت توحید با پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله وسلم همراه وهم نفس بودند، واز آغاز دعوت تا لحظه وفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هیچکدام آنان نه در سفر نه در حضر، نه در جنگ نه در صلح، نه در سختی نه در

آسایش، هیچگاه از ایشان جدا نشدند مگر اینکه به فردی از آنان مأموریتی سپرده شده باشد.

این واقعیتی است که در باره آن بین شیعه وسنی اختلافی وجود ندارد.

ششم: بیایید مجددا این پرسش را مطرح کنیم که مجموعة این صحابه رضی الله عنهم حقیقتا مؤمن بودند یا تظاهر به ایمان میکردند؟! در صورت دوم وقتی آنها تظاهر به ایمان واسلام می کردند پس باید همواره در آرزوی این مي بودند که پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم دچار مشکل ومصیبت شوند.

پرسش این است که در این صورت آیا پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم این موضوع را می دانستند یعنی از حقیقت آنها اطلاع داشتند که تظاهر به ایمان می کنند! وعلیه ایشان توطئه می چینند! وقصد ضربه زدن به اسلام را دارند یا خیر؟.

اگر پاسخ مثبت است! پس نعوذ بالله مقصر خود آنحضرت صلی الله علیه سلم بوده اند!! چونکه ایشان با وجود آگاه بودن از طرح های آنان باز هم آنها را درکنار خود نگه داشتند وبه آنها اعتماد کردند، وبه آنها مسئولیت سپردند، تا

جاییکه همه مردم آنها را یك خانواده می دانستند، که این دلیل بر محبت شدید وعلاقه فوق العاده آنان به یکدیگر بود. وبیانگر اینکه آنحضرت کاملا از آنها راضی وخوشنود بودند.

بلکه از این گذشته حضرتش آشکارا آنها را مدح وستایش می کردند وعلنا در همه جا آنها را مورد اعتماد معرفی می کردند. از این هم مهمتر اینکه حضرتش صلی الله علیه وآله وسلم با آنها خویشاوندی نمودند با دخترانشان ازدواج نمودند ودختران خودشان را به ازدواج آنها در آوردند، وبلکه در تمام مسائل کوچك وبزرگ با آنها مشورت می نمودند حتی در مسائل مهم وسرنوشت سازی مانند جنگ وصلح بدون حضور ومشورت آنان تصمیم نمی گرفتند!

هفتم: یکی از حقایق تاریخی غیر قابل انکار که شیعه وسنی بر آن اتفاق نظر دارند این است که پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله وسلم در آخرین بیماري که منجر به وفات ایشان شد، به ابوبکر صدیق دستور دادند به جای ایشان برای مردم نماز جماعت اقامه کند. بنابراین ابوبکر صدیق رضی الله عنه در تمام مدت مریضی آنحضرت که از پنجشنبه تا دوشنبه طول کشیدو حضرت نتوانستند در مسجد حاضر شوند در محراب پیامبرصلی

الله عليه وآله وسلم مي ايستادند وبه عنوان امام برای مردم نماز جماعت اقامه مي كردند.

انجام اين مسئوليت بزرگ يعنی حدود يك هفته در حضور آنحضرت صلی الله عليه وآله وسلم جانشينی ايشان را انجام دادن از دو حالت خالی نيست، يا رسول گرامی صلی الله عليه وآله وسلم با رضايت واختيار كامل، در حالی اين مسئوليت را به ابوبكر رضی الله عنه واگذار كردند كه ايشان صلاحيت اينكار را نداشته كه اين نعوذ بالله خيانت به امت وامانت الهی است!!!.

ويا اينكه آنها با توجه به نفوذ وتسلطی كه داشتند بر خلاف ميل ورضايت پيامبر گرامی صلی الله عليه وآله وسلم اوضاع را در كنترل خود گرفتند! وبه زور خودشان را امام جماعت مردم معرفی كردند!! كه در اين صورت نعوذ بالله اين نقص در نبوت وسلب اعتماد از تبليغ رسالت است!. يعنی اينكه ايشان به عنوان پيامبر الهی كه با وحی كنترل می شده از روی ترس واكراه كسانی را به خود نزديك می كرده واز آنها ستايش می نموده كه نعوذ بالله خائن ومنافق ودشمن دين بوده اند!!!.

اگر اين فرضيه احمقانه را بپذيريم پس از كجا معلوم كه نعوذ بالله ايشان از روی ترس واكراه حقايق فراوان ديگری را از امت پنهان نكرده باشند؟!!! وچه تضمينی وجود دارد كه ايشان مسائل زيادی را كه جزو دين ووحی الهی نبوده از ترس واكراه به عنوان احكام شرعی به امت معرفی نكرده باشند؟!!!.

اين فرضيه پوچ كه نتيجه دشمنی وكينه توزی گروهی با صحابه رسول الله صلی الله عليه وآله وسلم است منجر به سلب اعتماد از دين خدا می گردد، ودر آنصورت هر چيزی كه بويسله آنان نقل شده قابل اعتماد نيست، از جمله قرآن كريم. حتی ايمان ابوبكر وعلی نيز بويسله همين شخصيتها نقل شده پس نعوذ بالله ما هيچ مدركی برای ايمان شاگردان مدرسه رسول الله صلی الله عليه وآله وسلم از ابوبكر تا علی وساير صحابه نداريم، جز شهادت وگواهی خود آن بزرگواران در باره يكديگر.

وبلكه در باره تمام حقايق دينی آنزمان وقرآن كريم ويسرت نبوی وتمام تاريخ آن دوره سرنوشت ساز، جز گواهي شاگردان صادق مكتب رسالت، ما چه مدرك ودليل وبرهانی در اختيار داريم؟!

هشتم : اینکه خداوند متعال که خالق وبرنامه ریز وکنترل کننده تمام آن اوضاع بوده آیا می دانسته که آنان حقیقتا ودر باطن نیز مانند ظاهرشان مسلمان ومؤمنند یا خیر؟ اگر می دانسته وقطعا عقیده ما همین است (خدایا از طرح چنین فرضیه ای از تو طلب آمرزش می کنیم) پس خداوند خودش نزدیکی آنان به رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را پسندیده بلکه در واقع خداوند متعال خودش آنها را برای همنشینی پیامبرش صلی الله علیه وآله وسلم انتخاب کرده واز آنان ستایش نموده است، آری خداوند حکیم دانا در دهها آیة از کلام مجیدش از صحابه ویاران، از انصار ومهاجران از ایثار گران وانفاق گران، از دعوتگران ومجاهدان، از جان نثاران وفداکاران، ومظاهر دهها صفت خوب یدگر که مصداق اول تمام صفات اهل ایمان بوده ستایش کرده است.

نعوذ بالله اگر خداوند نمی دانسته پس این نقص در ربوبیت پروردگار قادر ومتعال است!!. واگر می دانسته که آنها بر خلاف ظاهر خوبشان، علیه اسلام نقشه دارند وتوطئه می کنند، اما با این وجود به بودن آنها در کنار پیامبر گرامی اش صلی الله علیه وآله وسلم راضی می شود وحضرتش را از حقیقت

حال آنان آگاه نمی کند این نیز نعوذ بالله توهین به الله متعال است!!، وگویا ذات متعال او نیز در این توطئه شریك است که سبب شده این عده غیر قابل قبول از نظر بعضی ها، اطراف پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله وسلم را بگیرند وبر اوضاع مسلط شوند، که در نتیجه حجت خدا بر مردم تمام نشود خداوند متعال خودش فرموده است [1].

رسولانی مژده آور وبیم دهنده تا برای مردم پس از [ارسال] رسولان بر الله حجّتی [در میان] نباشد والله با عزت وفرزانه است.

نهم : احتمال دیگر اینکه خداوند می دانست که اینها الآن مؤمن هستند اما در آینده مرتد خواهند شد وبه وصیت امامت خیانت خواهند کرد! اما با این وجود آنها را به حال خودشان باقی گذاشت ورسوا نکرد! وبر کعس از آنان ستایش نمود!! وپیامبر گرامی صلی الله علیه وآله وسلم نیز از آنها ستایش نمود، وحقیقت حال آنان را برای مردم بازگو نکرد این نیز تهمت به خداوند متعال است که گویا ذات متعال او سبب شده که آنچه نباید اتفاق می افتاد اتفاق بیفتد!!!

(١) آیه١٦٥ سوره نساء.

از خداوند متعال از مطرح کردن این فرضیه های مزخرف طلب آمرزش می کنیم. قصد ما از طرح این فرضیه ها که لازمه عقیده دشمني با صحابه است بیدار کردن تفکر واندیشه کسانی است که روایات دروغین وضد عقل وقرآن، آنها را از هر سو محاصره کرده وفرصت اندیشیدن نمی دهد.

دهم: اهل سنت عقیده دارند که خداوند متعال پیامبر گرامی اش محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را فرستاده تا اینکه دولت ایمان را بر قرار نماید چنانکه می فرماید[۱]:

«می خواهند نور الله را با سخنان خویش خاموش کنند والله نمیپذیرد مگر آنکه نورش را کامل کند واگر چه کافران ناپسند بدارند ❋ او ذاتي است که رسولش را به هدایت ویدن حقّ فرستاد تا آن را بر همه ایدان پیروز گرداند واگر چه مشرکان ناپسند بدارند».

ومی فرماید[۲]:

«اوست آن ذاتي که رسولش را به هدایت ویدن حقّ فرستاد تا او را بر همه ایدان چیره گرداند. والله براي گواهی بس است.

(۱) آیه ۳۲ و۳۳ سوره توبه.

(۲) آیه۲۸ سوره فتح.

این وعده خداوند است ورسول گرامی صلی الله علیه وآله وسلم به عنوان آخرین پیامبر الهی قطعا مسئولیت داشتند برای تحقق این وعده خداوند متعال تلاش کنند. لذا پیامبر بزرگوارمان صلی الله علیه وآله وسلم گروهی از بهترین انسانهای روی زمین را تربیت کردند تا دولت ایمان را بر قرار کنند، وبا اجازه وتوفیق خداوند متعال آنها را از تاریکیهای شرك بیرون آوردند وبه گلستان ایمان وارد کردند، وبه آنان شخصیت بخشیدند وآنها را به خود نزدیك نمودند، آن پیامبر ایمان واخلاق ومعلم کامل بشر هیچ مشاور وهمنشیني جز این جان نثاران ومؤمنان نخبه نداشت، لذا از میان آنان یك شخصیت را بیش از دیگران به خود نزدیك کرد واو را در چشم مردم بزرگ نمود ودر مواضع سخت ودشوار به ایشان مسئولیت سپرد، تا جائیکه اطرافیان همه ایشان را شناخته بودند وبه وی احترام می گذاشتند، وجایگاه وشخصیت ومنزلت بیسار والایی که حضرتش صلی الله علیه وآله وسلم به ایشان عنایت فرموده بودند برای همه مسلم شده بود.

پس اگر این شخصیت بزرگی که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را مقام ومنزلت رفیع بخشید ودر نتیجه، ایشان

در چشم صحابه بزرگوار آنحضرت، چنانکه شایسته بود جلوه کرد، اگر این بزرگمرد نمونه، واقعا اهلیت وشایستگی آن حسن ظن واعتماد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را دارا بوده که به عقیده ما قطعا هم چنین است، معلم ایمان واخلاق کل جامعه انسانی ومربی عظیم وبی نظیر بشریت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم درست تشخیص داده ودرست تربیت کرده وتربیت ایشان نتیجه داده است.

اما اگر ابوبکر صدیق اولین شاگرد نمونه مدرسه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که بیست وسه سال افتخار شاگردی آن رسول بزرگوارصلی الله علیه وآله وسلم را داشته، اهلیت وشایستگی آن مقام ومنزلت وآن حسن ظن واعتماد را نداشته!، پس نعوذ بالله شخص خود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مقصر است!! که مردی را بزرگ معرفی کرده وبارها به او مسئولیت سپرده، که می دانسته از دین بر می گردد ووصیت ایشان در باره بر قراری حکومت اسلامي را باطل می کند ونعوذ بالله به میل خودش دولت کفر برپا می کند، خدایا! ما را ببخش.

شاخص اول:

آری ابوبکر صدیق آن بزرگمرد نمونه تاریخ بشر، الگوی والا ومرد افتخارات تاریخ اسلام پس از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بود وهمواره در تمام فرازهای زندگی بویژه در مواضع دشوار وسرنوشت ساز همراه وهمدم آنحضرت بود.

پیامبر عظیم الشأن اسلام که تمام کردار وگفتار ایشان انعکاس وحی الهی بود در سفر هجرت بزرگترین حادثه تاریخ ساز اسلام که اولین گام بزرگ در راستای تأیسس دولت اسلامی بود این شخصیت نمونه ورفیق ومونس دائمی وپیکر ایمان واخلاق وشجاعت وصداقت را با خود همسفر نمودند، سفر مبارکی که در آیات زرین ونورانی قرآن کریم انعکاس مستقیم وابدی داشت،[۱].

«اگر او (پیامبر) را یاری نکنید، در حقیقت الله هنگامی او را یاری کرد که کافران در حالی که یکی از دو تن بود [از مکه] بیرونش کردند، هنگامی که در غار بودند، آن گاه که به یار خود میگفت: نگران مباش. بی گمان الله با ماست. پس الله

(۱) آیه۴۰ سوره توبه.

آرامشش را بر او نازل کرد واو را با سپاهیانی که آنها را نمیبیني توان داد وآرمان کافران (شرك) را فروتر قرار داد وآرمان الهی (توحید) است که برتر است والله پیروزمند فرزانه است »

دومین شاخص بارز در زندگی عجین شده ابوبکر با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ازدواج تاریخی بیامبر گرامي صلی الله علیه وآله وسلم با عائشه صدیقه دخت گرامی ابوبکر صدیق رضی الله عنهما است که افتخار بزرگی برای حضرت صدیق رضی الله عنه وخانواده ایشان بود زیرا که عائشه به دستور خداوند متعال مادر مؤمنان شد[1] :

« پیامبر به [تصرف در کارهای] مؤمنان از خودشان سزاوارتر است . وزنانش مادران آنها هستند » .

سومین شاخص بارز در زندگی ابوبکر صدیق اینکه در غزوه بدر نزدیك ترین فرد به رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ابوبکر صدیق بود، در عریش یا سایه بانی که برای حضرتش درست کرده بودند هیچکس دیگر جز رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وابوبکر رضی الله عنه نبود .

---

(۱) آیه٦ سوره احزاب .

ویژگی دیگر ابوبکر صدیق رضی الله عنه که منحصر به فرد است وبرای کس دیگری تکرار نشده امامت مسلمین در حیات رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم است . قبلا عرض شد که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در مرض وفاتشان دستور دادند که ابوبکر امامت مردم را در نماز به عهده داشته باشد ودر تمام مدت مریضیشان ابوبکر رضی الله عنه این مسئولیت را به عهده داشت .

این نمونه ها ومواضع فراوان دیگری را در صحیح ترین کتب مسلمانان می توان یافت که برتری ومنزلت ابوبکر صدیق رضی الله عنه را از دید رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ثابت می کند، ونشان می دهد که ایشان چقدر به پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله وسلم آن معلم شفیق ومربی بزرگوارش نزدیك بوده وآن رسول معظم صلی الله علیه وآله وسلم نسبت به این شاگرد صادقشان چقدر لطف ومحبت داشته اند .

آری این خصوصیات وجایگاه ممتاز وشخصیت استثنایی ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود که تمام صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را وادار کرد ایشان را به خلافت انتخاب کنند واز ته دل با این شخصیت جامع الشرایط بیعت نمایند، ودر

هر آنچه که ایشان به مصلحت اسلام وامت اسلامی امر ونهی می کنند از ایشان تبعیت نمایند، ایشان به عنوان مدیر توانا با پشتیبانی وحمایت کامل جامعه اسلامی آن روز، کاروانهای دعوت وجهاد را به هرسو اعزام نمود، وکشورها را با یکی پس از دیگری فتح کردند.

سر انجام عمر فاروق را برای خلافت پیشنهاد کرد ومردم هم شخصیت پیشنهاید ایشان را که داراي شرایط لازم بود با اتفاق ورضایت عموم از دل وجان انتخاب کردند زیرا تمام مردم صادقانه وبا احترام کامل از ایشان اطاعت مي نمودند، بدون اینکه سلطه قوم وقبیله وپلیس ومال وهدایایی مانند بعضی جوامع کیس را به اطاعت وادار کند، وقتی هم که حضرت صدیق رضی الله عنه وفات نمود با رضایت وموافقت تمام مسلمانان در کنار رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دفن گردید.

پرسش عقلی ومنطقی این است که علت وانگیزه این محبت واحترام فوق العاده به ایشان هم در زندگی وهم پس از مردن چه بود؟ پاسخ روشن است، علت این بود که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در تمام مدت بیست وسه سال زندگی

شان همواره ایشان را در کنار خود داشتند وبه ایشان مسئولیت مي سپردند.

اگر همه این جریانات – چنانکه ما معتقد هستیم– درست بوده پس ابوبکر صدیق بخشی از تحقق مقصود بعثت پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله وسلم بوده است. (یعنی اقامه حکومت اسلامی که مقدمات وفاز اول آنرا خود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انجام دادند، وادامه وتقویت واستمرار آن بویسله ابوبکر صدیق وسپس سایرخلفای راشدین انجام گرفت.) ونعوذ بالله اگر اشتباه بوده پس این اهانت به مقام شامخ ومقدس آن پیامبر عظیم الشأن صلی الله علیه وآله وسلم است!.

بنابر این مقصود بعثت آنحضرت تحقق نیافته است!!! پس آیا عقل سالم می پذیرد که گفته شود آنچه بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انجام گرفته بر خلاف میل ورضایت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوده است در حالیکه علت وانگیزه اینکه ابوبکر در چشم مردم بزرگ شده ومورد احترام وتعظیم قرار گرفته خود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بوده اند؟!

یازدهم: اینکه اگر صحابه بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مرتد شدند یعنی از دین اسلام برگشتند. پرسش این است که به کدام دین برگشتند؟! زندگی شان که روشن است، اینها به گواهی تاریخ وگواهی تمام جامعه بشری در زمان حکومت شان خدا را به یکتایی پرستیدند، نماز را برپا داشتند، زکات را ادا کردند، وماه رمضان را روزه گرفتند وبه خانه خدا حج کردند، ودر راه خدا جهاد نمودند، کشورها را فتح کردند، حلال را حلال وحرام را حرام دانستند وهیچ چیز از احکام دین اسلام را ترك نکردند، در حالیکه دین زمان جاهلیت بر خلاف این مسائل بوده پس اینها به کدام دین برگشته اند؟!

ممکن است بعضی ها بگویند اینها امامت را غصب کردند، وشخص دیگری را غیر از صاحب اصلی آن به عنوان امام یا خلیفه انتخاب نمودند!.

عاقلان می گویند: کیس که زمام خلافت را بدست گرفت یك نفر واز یك قبیله بود پس سایر قبایل چگونه راضی شدند که برای اینکه فردی از قبیله دیگری خلافت را بدست بگیرد از دین شان برگردند وآخرت شان را خراب کنند؟!! وشگفت انگیز اینکه همه اینها که هیچ وجه مشترکی با خلیفه

ندارند از یك مرتد!! بی چون وچرا اطاعت کنند ودر کنارش بایستند وتمام عمر را برای اقامه دینی که با دین پدرانشان هم مخالف است بجنگند!! آیا این تناقض نیست؟! آیا غیرت وشهامت ومردانگی وحسایست در برابر دین وشرف تقاضا نمی کرد که آنها علیه کیس که به دین دیگری دعوت می کرد که اصلا به آن قانع نیستند شورش کنند؟!، به ادعای شیعیان اثناعشری مگر نه این است که ابوبکر بر منصب خلافت مسلط شده وامامت را که اصلی از اصول دین است لغو نموده است؟! آنگاه از مردم می خواهد که بقیه دین را بپذیرند در حالیکه باز هم به ادعاي شما شیعیان اثناعشری دین بدون امامت در نزد خداوند هیچ ارزشي ندارد؟!.

از این فراتر ابوبکر از مردم خواسته که در راه اقامه این دین – منهای امامت– جهاد کنند، ودر راه دفاع از آن جان بدهند! شگفت اینکه همه مردم با کمال میل ورضایت کامل وبدون چون وچرا از ابوبکر صدیق (به ادعای شیعیان اثناعشری غاصب خلافت) اطاعت می کنند، دینی که بدون امامت وبدون بیعت با امام تعیین شده واز طرف خداوند، هیچ ارزشی ندارد؟!!

فرض کنید در این میان عده ای واقعا سود می برند، اما دهها هزار نفر یدگر چرا برای منفعت چند نفر جان می دهند؟! عقل سالم این احتمالات وفرضیه ها را نمی پذیرد، زیرا همه این فرضیه ها از روایات نادرستی نشأت گرفته که به دروغ به اهل بیت نسبت داده شده است، پس بر اساس این گونه روایات پوچ ودروغین حکم صادر نمودند که یك امت بزرگ فقط به دلیل حسد ودشمني با علي بن ابي طالب رضي الله عنه که داماد وپسر عموی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بود نعوذ بالله مرتد شده واز اسلام بر گشته اند!! این چه عقل ومنطقی است؟!.

با ابوبکر که هاشمی وقریشی نبود حسد ودشمنی نکردند، با کیس حسادت ودشمنی کردند که از قبیله بنی هاشم بود، قبیله ای که تمام قبایل وجامعه عربی آنروز در جاهلیت واسلام به آن تعظیم واحترام داشتند!!.

دلائل عقلی که اینگونه ادعاهای باطل وتخیلی را رد می کند بی شمار است ولی ما به همین اشاره های گذرا اکتفا می کنیم، ومطمئن هستیم که کسانی که خداوند دلهای آنها را برای پذیرش حق باز کرده وعقل شان را بیدار نموده باشد همین مقدار کافی است که آنها را به فکر وتأمل وادار کند واز خداوند

بخواهند که آنان را به سوی حق هدایت کند، وخداوند به اقتضای لطف ومرحمت بی انتهایش هر کیس که به ریسمان او چنگ بزند وبه او پناه ببرد توفیق وهدایت ورستگاری خواهد داد.

قبل از پایان

در پایان از خداوند منان مسئلت دارم که دلهای ما را هدایت وعقلهایمان را بیدار نماید وبه ما توفیق فهم ودرك درست عنایت فرماید. وما را از تمام فتنه ها محفوظ بدارد وتمام امت را در زیر پرچم قرآن وسنت صحیح هادی امین صلی الله علیه وآله وسلم متحد ومتفق بگرداند.

یقینا ذات یگانه او شنوا واجابت کننده دعاهاست. وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وصحبه أجمعین.

در پایان این کتاب مختصر دو یاداشت کوتاه را اضافه می کنیم:

اول: اینکه ما عقیده داریم محبت اهل بیت جزو دین است وما خود را در دین خداوند متعال ملزم می دانیم که برای نزدیك شدن به خداوند متعال با اهل بیت رسول الله محبت داشته

باشیم، بلکه ما عقیده داریم در هر نماز به آنها درود وسلام فرستادن از واجبات نماز است که بدون آن نمازمان کامل نمی شود. اما در عین حال بر پایه منهج علمی وعقلانی که این کتاب نمونه ای از آن است معتقدیم روایات جعلی وعقاید مبنی بر این روایات که به اهل بیت نسبت داده شده به هیچ وجه درست نیست.

دوم: اینکه در این گفتگو روی سخن ما با افراد وشخصیتها وجوامع وملتها نیست بلکه با روایاتی است که این عقاید ضد عقل ومنطق بر اساس آن بنا شده است. هدف ما این است که با گفتگوی عقلانی ثابت کنیم این عقاید با یکدیگر تناقض آشکار دارد ونسبت آنها به اهل بیت به هیچ وجه درست نیست.

برای اطلاع بیشتر از تناقضات این عقاید واینکه چقدر با عقل ومنطق سلیم منافات دارند از شما دعوت می کنیم به کتابهای ارزشمند آیت الله العظمی یسد ابوالفضل برقعی قمی مراجعه فرمایید، واقعا در کتابهاي آیت الله برقعی قمی سخنانی هست که ارزش دارد با آب طلا نوشته شود.

•••••

فهرست مطالب